

جزوه تدریس:

تعمیق ادبیات

برای نخبگان حوزوی

توسط حضرت استاد:

حسین بغدادی

تهیه و تنظیم:

وبلاگ «من یک طلبه ام»

جلسه ۱، تاریخ فشرده ادبیات مرسوم

Saturday, November 11, 2017

12:25 AM

تاریخ ادبیات:

تاریخ ادبیات اعم از صرف و نحو و بلاغت، مباحث مفصل و گسترده و جزئی دارد. آنچه هدف از بررسی تاریخ ادبیاته، کاربردهایی است که برای ما در جنبه های روش تحصیل ادبی داشته باشد. باید یک بحث فشرده ای بشه تا یک نظام دستتون بیاد که از اول تا آخر تاریخ ادبیات چیه و چه کاربردهایی می تونه تو روش تحصیل ادبیات، تعمیق ادبیات و بلکه اجتهاد ادبیات شما داشته باشه. یعنی یک نمای کلی از صفر تا صد تاریخ ادبیات. رئوس مطالب و نظام مباحث.

نکته ی ویژه ای که ما دنبال اونیم و قراره محور کار ما قرار بگیره چیه؟ یک سری بحث ها و یک سری کتاب های مرسوم درباره ی تاریخ ادبیات وجود دارد. می آیند کتاب ها، استادان، شاگردان، مکاتب و ... رو چینش می کنند و بحث می کنند. معمولا کتاب هایی که درباره ی تاریخ ادبیات مثلا بلاغت، مدارس نحو، مکاتب نحو نوشته می شه کتاب های مرسوم تاریخ ادبیاته. ناظر به اثر روش تحصیلی، روش تعمیق و روش اجتهاد تاریخ ادبیاته، اینا تازه یک بخش از کاره. می شه گفت مباحث رسمی یا عمومی است که کاری به اثر تاریخ ادبیات عرب بر فهم عمق معنای آیات و روایات نداره. به زبان عربی مانند دیگر زبان ها نگاه می کنه.

اما بخشی از تراث هست که در بستر ادبیات عربیه، اما به طور خاص ناظر به فهم قرآن، فهم روایات و عمق بخشیدن به آنها است. این هم حجم عظیمی از تراث ما رو تشکیل می ده. که متاسفانه مغفول مانده. و واقعا بهش بی مهری شده. الان هست چاپ هم شده. ولی علم ادبیات مرسوم اینا رو بخش جدی از خودش حساب نمی کنه. می گه اینا ثمره و کاربردهای منه. مثلا شرح و تفسیر کتاب. این

در قرآن و روایات هم همینطوریه. می گن این کاربردهای ادبیاته که در قرآن پیاده شده و ربطی به قواعد نداره. می گن به ما ربطی نداره. کجا باید دنبالش بری مثلا علم تفسیر. اونجا هم می گن اینا شبه تفسیره خود تفسیر نیست. مثلا پرداختن به لغات قرآن، پرداختن به اعراب قرآن و جنبه های ادبی. در تفسیر هم این تراث رو جدی نمی گیرند. تنها جایی که یکم این تراث رو جدی می گیرند تو علوم قرآنی. در طول تاریخ علوم قرآنی این تراث رو با آغوش باز پذیرفت.

برهان زرکسی و الاتقان سیوطی. کتاب های مهم علوم قرآنی.

بعدا علوم قرآنی ها هم اینا رو گذاشتن کنار به این معنی که اینا ربطی به علوم قرآن نداره.

یک سری تراث که برای ما بسیار مهمه. به خاطر اهداف ویژه ی که ما در حوزه از ادبیات دنبالشیم. چون ادبیات زبان دینه. و اصل دین و عمق معارف دین با این زبان به ما رسیده. زبان برای ما یک ابزاره. یه بخش عظیمی از تراث هست که این قواعد رو تو همون مقاصد ما که آیات و روایاته پیاده کرده. این چقدر بدرد ما می خوره! اما الان نه تو ادبیات اونو جزو تراث حساب می کنند، نه تو تفسیر نه تو علوم قرآن.

به خاطر همین مباحث رو به دو بخش تقسیم کردیم. یک بخش مربوط به ادبیات مرسوم و بخش دیگه مربوط به ادبیات قرآنی. جمع این دو بال رسمی، محض و قاعده و کارهای قرآنی، مصداقی و قرآنی است که تراث عظیمی تو اینا داریم.

سلسله های کتاب های متعدد قرآنی مثل معانی القرآن، اعراب القرآن، اعجاز القرآن، مشکل القرآن، نظم القرآن و... که در طول تاریخ بوده. نه اسمی ازش تو ادبیات نه تو تفسیر نه تو علوم قرآنی هست. ما می خواهیم بگیم یک جای ویژه برای کار حوزوی روی این تراث در ادبیات تو سال سوم حوزه

هست. لذا سال سوم رو می گیم ادبیات قرآنی (سال اول لایه ی کاربردی، سال دوم لایه تعمیقی). به خاطر ویژگی خاص مغنی و ویژگی خاص علم بلاغت.

تاریخ ادبیات رسمی رو به صورت خلاصه در یک جلسه بررسی می کنیم؛
یک جلسه رو هم به ادبیات قرآنی و تاریخ ادبیات قرآنی می پردازیم؛
تو جلسه سوم می شه آثار روش تحصیلی این دو جلسه، نتایج تحصیلی تاریخ ادبیات رسمی و تاریخ ادبیات قرآنی. که به طور خاص یک تحلیلی از کتاب مغنی به دستتون می آد و یک نگاه متفاوتی به علم بلاغت پیدا می کنید. البته یک ثمراتی هم روی روش تحصیل سال دوم می گذاره.

رئوس تاریخ ادبیات رسمی و مرسوم؛

واضع علم کیست؟

مکاتب و مدارس علم نحو؛ بصره، کوفه، مصر، اندلس و ...

استاد و شاگردی و ... چه کتاب های و تاثیر و تاثر و ...

سلسله ی افراد و کتب، افراد مختلف چه کتاب هایی داشتند. لغت، صرف، نحو، بلاغت، اصول نحو.

غالباً این ۵ تا تو کتابهای تاریخ ادبیات بررسی می شه.

جمع بندی کتاب های شاخص، افراد شاخص در نحو و ادبیات رو ارائه می دن. کتاب ها و افراد درسی

و مکتب ساز.

ما یک دسته کتاب داریم؛ (همین که محل بحث ما است) تاریخ علم نحو، یا صرف یا بلاغت. یه دسته دیگه کتاب هم هست. تاریخ شعر و شعرای عرب. هر دوی اینها رو گاهی به اسم تاریخ ادبیات می شناسند. وقتی می گیم تاریخ ادبیات منظورمون گروه اول هست. تو گروه دوم به شعرای قبل از اسلام و بعد از اسلام و ... می پردازند. در فارسی هم همینطور شعرایی مثل حافظ و سعدی و ... به ذهن می آید. تو فارسی هم چند قرن قبل که زبان ادبیات رو می نویسند خبر ندارید. اونی که مد نظر ما است بهش تاریخ نحو، مکاتب نحو، مدارس نحو و ... می گن. خانم خدیجه الحدیثی، محمد الاسعد، و ... کتاب دارند و قدما هم کتاب دارند. معمولاً به صورت طبقات نحوی اسم گذاری می کردند. **اخبار النحویین البصریین**، ابو سعید سیرافی متوفی ۳۶۸ هـ قمری. تقریباً اولین کتاب تاریخ نحو جدی است. این تقریباً معاصر ابوعلی فارسی و ابن جنی است. دقیق اساتید و شاگردان رو مشخص کرده. کتاب زبیدی، متوفی ۳۷۹ هـ قمری؛ **طبقات لغویین و نحویین** فی اندلس و مشرق من زمن ابوالاسود دوئلی الی زمن ابی عبدالله رباحی.

با خاطر همین دوتا کتاب از امام علی علیه السلام و ابوالاسود دوئلی تا... سیبویه و کسایی و ابو علی فارسی و ابن جنی و ... رو دقیقاً با جزئیات می دونیم. تا اینجا مکتب کوفه و بصره و بغداد تا این زمان ها می شه. بعد از اینها توی مکتب اندلس و مصر و مغرب و شام و کشورهای دیگه به این دقتی مشخص نیست. الان اینکه دقیقاً استاد زمخشری کی بوده برامون مشخص نیست. استاد رضی کی بوده. اینها مهمه. کتاب **طبقات ادبای ابن انباری** هم هست. کتاب **بقیت البعات؟ سیوطی** هم هست. کتاب های جدید هم که غالباً از مصر هست با عنوان مکاتب، مدارس و تاریخ نحو نوشته شده.

فایده ی پرداختن به تاریخ علم چه فایده هایی دارد؟

در جلسات تاریخ علم منطق بررسی شده. به اونجا رجوع کنید.

تاریخ علم نحو با تاریخ علمای نحو متفاوت. مکاتب نحوی، کدام مکتب قوی تره، نحو امروز کجا قرار دارد. تاریخ مسائل علم نحو هم داریم. مثلا یک تک مسئله از کی این مسئله به ذهن علما اومد به کجا رسید و ...

باید در سه مرحله به تاریخ علما بپردازیم: **مرحله ی اول تاریخ نقلی، مرحله ی تاریخ تحلیلی، مرحله ی سوم تاریخ کاربردی.**

تاریخ نقلی: همین که نقل کنیم علما کیا بودن. کی زندگی می کردن و چه کتاب های داشتند و ...
تاریخ تحلیل: مثلا موضوعی رو نقل کردیم. حالا ببینیم تحلیل این چی می شه؟ این چرا اینجوری شده؟ تاریخ رو تحلیل کنیم. و اثرات حکومت و ... بررسی می شه.

تاریخ کاربردی: ثمرات و نتایج روش تحصیلی و تعمیقی و اجتهادی تاریخ چیه؟ تاثیری که الان دارد. مثلا اینکه بخواهیم چنتا از شاخص ترین علما رو انتخاب کنیم کیا هستن؟ نحو موجود رو شناختیم ببینیم که رقباي نحو الان ما کیا هستن؟ رویکردها رو بشناسیم و نحو مطلوب رو بشناسیم. و ...

این مراحل روند بررسی هر تاریخی هست.

اگر بخواهیم یک سیر منطقی داشته باشیم باید قبل از شکل گیری زبان عربی شروع کنیم. زبان به معنی قواعد. زبان عربی بود و قواعد عربی نبود. از یک موقعی شروع به تدوین قواعد کردند. اون زمان رو باید بشناسیم. چه زبان هایی بود. چه لهجه های بود. چه قبایلی بودند. این ها روی تحلیل های بعدی ما اثر داره. مثلاً اینکه بشناسید عربی چطوری شکل گرفت، چطوری رشد کرد، بعد چن تا قبیله شد، بعد چی شد این قبیله ها لهجه هاشون فرق کرد، کلماتشون مختلف شد، تا اونجایی که اسلام ظهور کرد. و تازه بفهمیم قرآن به زبان فصیح اومده یعنی چی؟ اینکه غالباً به لغت قریش اومد در مقابل تمیم یعنی چی؟ همه ی اینها نکاتی توش داره. تا برسه به تدوین ادبیات عرب. همه ی اینها قبل از ادبیات عربیه. بیشتر این کارها رو غربی ها انجام دادن.

کتاب رویکرد زبان شناختی به نحو عربی، سید حسین سیدی، انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد.

کتاب تاریخ علم نحو عربی، آقای شوشتری، انتشارات سمت.

کتابی در زمینه ی مستشرقان بوستان کتاب چاپ کرده. اسلام شناسی و شرق شناسی مستشرقان. کتاب خوبیه. اسلام رو از زبان مستشرقان تو دنیا می شناسن. در دنیا حرف هایی زدند که برای اسلام مشکلاتی ایجاد کرده. با اغراض منفی وارد می شوند و هویت زدایی می کنند.

جریان مستشرقان در ۱۰۰ تا ۲۰۰ سال گذشته خیلی داغ شده و اولین کشور اسلامی که غربزدگی در اون شکل گرفت کشور مصر بود. البته توی ایران هم بودند و هست. اثر اونها در دنیا پخش شد. افرادی مثل شوقی ضیف، هم متأثر از اونها هستند، هم انگیزه های ضد شیعه در نظراتشون دیده می

شه. بنابراین اینکه حضرت علی علیه السلام واضع علم نحو بوده رو رد کرده. افراد دیگری رو هم معرفی کردند و پخش می کنند.

آغاز و تدوین جدی ادبیات عرب:

ادبیات عرب از ابتدا با این تقسیم بندی صرف و نحو و بلاغت و ... نبود بلکه دو بخش داشت، یکی شناخت لغات که تبدیل به معاجم لغت شد (ریشه لغات) و شاخه ی دوم هم نحو (ساختار جمله). صرف و نحو همه رو تو دل نحو می آوردند.

در لغت؛

اولین کتاب لغت رسمی **العین** هست که برای **خلیل بن احمد (استاد سیبویه)** است. با سه واسطه به امام علی علیه السلام می رسه. شاگرد خلیل از یک طرف **سیبویه** و از طرف دیگه **کسائییه**. کسائی هم که شروع جدی مکتب کوفه می شه شاگرد خلیل هست و شاگرد کسائی **فراء** است.

سیبویه هم یکی از افراد مهم مکتب بصره هست، اولین کتاب مهم نحوی (**الکتاب**) رو می نویسه. خلیل که استاد سیبویه هست اولین کتاب لغت رو می نویسه. می گن سیبویه الکتاب رو از سوالات و درس هایی که از خلیل گرفته نوشته. البته زحمت های دیگه ای هم کشیده.

کتاب های خوبی در زمینه لغت، شناخت معاجم لغوی، درباره سیر کتاب های لغوی که به اونها ارجاع می دم؛

درآمدی بر لغت شناسی، دفتر حوزه. مقدماتیه. کتاب خوبیه و شمای کلی از علم لغت آورده. (فایلشو دارم). چنتا از اساتید قوی الان روش کار کردن. اصطلاحات مختلفی که در لغت نامه ها اومده رو آورده، سبک های مختلف تبویب رو آورده. سبک های مختلف تبویب مهمه. اینکه برای یک لغت باید کجایه های معاجم رو بگردم. معاجم رو دسته بندی کرده مثلا معاجم تغلیبی، معاجم قافیه ای، معاجم الفبایی و ... مثلا معاجم الفبایی مثل العین خلیل. قافیه ای مثل تاج العروس، صحاح الغه و ... معاجم معروف. یک فصل هم داره به عنوان معاجم متون دینی.

کار کردن با العین به راحتی نیست. به خاطر چینش خاصی که ایشون داره. اصلا چرا اسمش العین هست؟ باب اولش عین هست. بعدش هاء، ... یک ترتیب متفاوت داره. در عین هم هر کلمه ی عرب که در فاء الفعلش، عین الفعلش و فاء الفعلش عین دارد رو آورده. پیدا کردن چنین چیزی سخته. واقعا به چی فکر کرده که اینطوری کار کرده؟

بن مایه های قرآنی ادب عربی، محمد حسین ربانی از علمای سبک مشهد، نشر نورمعارف.
کتاب های مختلفی داره. گستردگی اطلاعات خیلی خوبی داره. آدرسای خیلی خوبی داده، ایده ی خیلی خوبی تو این کتاب هست. تا حدی دقیقه و تا حدی کاربردی. (توصیه شده). ایشون یک کتاب مستقل هم درباره ی لغت، تاریخ لغت، کلا مباحث مربوط به معاجم و اینها داره.

اینکه چرا خلیل در العین اینطوری مرتب کرده **ریشه در مبنای خیلی مهم** **قدما** داره. نوع تفکری که خلیل داشته، سیبویه و بعدها ابوعلی فارسی داشته، به طور خاص ابن جنّی و ما متاخرین ازش غافلیم.

مباحثی دارند درباره ی اشتقاق کبیر، اشتقاق اکبر. صرف اشتقاق صغیره. یعنی در صرف کلماتی که ریشه ی اصلی آنها یکی باشه رو بررسی می کنیم. مثلا ضرب با ضارب و مضروب و اضرب همه تو یک خانواده قرار می گیرند، یکی اسمه یکی فعله و یعنی حالت کلمات که در سه ریشه مشترکند. در اشتقاق کبیر در دو حرف اصلی با هم مشترکند. و کلی قواعد برای اینها درست کردند. حالا خلیل که در العین کلماتی رو که عین دارند رو اینجوری مرتب کرده به خاطر اینکه که تو اشتقاق کبیر و اکبر به دردش بخوره. مباحث مهمی تو کتاب قدما هست مباحث به ظاهر صرفی، به طور خاص تو خصائص ابن جنّی اینطور چیزا هست. بعد نتیجه گیری هایی می کنه. مثلا می بینی ابن جنّی یه سری چیزا رو می ذاره کنار یهو یه نتایجی می گیره. چیزایی که شاید ندیده باشید. این ها گفته شد برای این که بگیم این روش ها به خاطر اون مبنای این بزرگان بود که دیگه ادامه پیدا نکرد. به طور خاص از صحاح جوهری (کتاب معروفیه تو لغت) سبک عوض شد (اسمش شد سبک قافیه ای) که در این کتاب و کتابی مثل لسان با حرف آخر شروع می شن. چرا؟ دو تا دلیل اصلی براش گفتن. یکی برای اینکه شعرا برای تمام کردن با لام دنبال این نوع کلمات می گردندا! این دلیل فرعیه. اما اگر کلماتی که تو یک خانواده رو از آخر بچینی یک جا جمع می شن. همین مختصر برای لغت کافیه.

تو نحو؛

بزرگ ترین نحوی تاریخ شناخته می شه و هم کتابش (الکتاب) قوی ترین کتابه. اما حواستون باشه که خیلی از کمالاتی که به سیبویه نسبت می دیم در واقع کمالات خلیل هست. خلیل یک فرد جامع الاطراف بی نظیریه. فهم عالی زبانی داشته. واضع سه علمه.

اختلافات دو مکتب بصره و کوفه بعد از خلیل خودشو جدی نشون می ده. چطوری؟ یک مناظره ی معروفی دارند. اصلا چی شد که نحو تو بصره شکل گرفت؟ اصلا چی می شه مکتب کوفه شکل می گیره؟ توسط کسائی و ... در چه زمانی این دو مکتب داغ شد؟ در زمان خلیل. در زمان امام صادق علیه و امام رضا علیه السلام. در زمان امین و مامون. می شه اینا رو دقیق تر بررسی کرد. بعضی ها با اغراض حکومتی صورت گرفت. **کسائی که موسس مکتب کوفه هست نزدیک هارون رشید بود و استاد امین و مامون و ایرانی الاصل بود و از قراء سبعة هم هست.** اصلا نحو چه ربطی به حکومت داشته؟ نحو چه اهمیتی داره؟ جنبه های قرآنی نحو مهمه. این کلید ها رو داشته باشید. جلسه ی بعدی اینها رو بیشتر بررسی می کنیم. قدرت در کوفه متمرکز بود، کسائی در کوفه بود و امام کوفیون بود، سیبویه از بصره رفته بود کوفه که با کسائی مناظره کنه. خلیل بر این باور بود که برای آشنایی با زبان باید بزنی به دل بیابان و با قبایلی اصیلی که فصاحت خودشو حفظ کرده آشنا بشی. این راه رو سیبویه ادامه می ده. کسائی هم مثلا این کار رو انجام می ده. تاریخ ادبیات ها معمولا از سمت بصریون نوشته شده. یک مقدار غرض ورزی ها هم هست. در این که سیبویه قوی تر بوده از کسائی شکی نیست. در موضوعی نظر این دو متفاوت می شه و می رن سراغ اعراب بادیه نشین به عنوان حجت. امین به اینها پول می ده که موافق کسائی نظر بدن و سیبویه برمی گرده و افسرده می شه و می گن که به خاطر همین جوون مرگ می شه! اخفش وسط راه سیبویه رو می بینه. (اخفش اوسط بصری بوده و شاگرد خلیل). خلاصه می ره انتقام بگیره که خیلی خوب تحویلش می گیرن و حتی دختر کسائی رو می گیره و ...

مکتب کوفه کوچیکه. اصلش همون کسائیه. کلاً ده پانزده نفر بیشتر نیستند. **کسائی** استاد فراء هست. (جلسه بیان می شه: هم کسائی و هم فراء یک کتاب معانی القرآن دارند. این ها چه نسبتی با هم

دارند. نسبتشون با کتاب معانی القرآن اخفش چیه؟ ربطش به سیبویه چیه؟ این معانی القرآن ها چه تاثیری تو تفسیر گذاشته؟ اون تفاسیر هم سلسله وار اومده تو تفاسیر امروز اثر گذاشته متوجه اهمیت اینها از نظر هدف حوزوی ما می شید). بعد از فراء ابن قادم، بعد ثعلب (تقریباً آخرین نفر جدی در مکتب کوفه، متوفی ۲۹۱ ه.ق). این وسط ابن سکیت هم هست، لغوی معروف شیعی که در راه عشق امیرالمومنین علیه السلام جونش رو از دست می ده. در دربار اونها بوده ولی ...

مکتب بصره از همون امام علی علیه السلام شروع می شه. (این خودش بحث های خودش رو داره) تا خلیل و سیبویه. اخفش شاگرد سیبویه. با یک واسطه می رسه با مازنی. بعد مازنی می رسه به مبرد (۳۱۹ ه.ق) (فقط اصلی ها مطرح شدند. هر کدام استادان و شاگردانی داشتند). بصره می رسه به مبرد، کوفه می رسه به ثعلب. شاگردان این دو تا می شن مکتب بغداد. بغداد از نظر شاگرد و استاد ترکیبی از بصره و کوفه هست.

ابوعبیده معمر بن مثنی هم تو مکتب بصره متوفی ۲۰۹ ه.ق هم هست که خارج از این سلسله هست. چون شاگرد کسی دیگه بوده. اینجا نکته ای داره.

اینجا بحث رو نگه می داریم. آیا اینها مکتب هستند؟ چون هم نظرات بسیار زیاده و هم نظر دادن درباره اش سخته. در قدم اول باید ببینیم مکتب یعنی چی؟ خیلی ها معتقدند که مکتب یک تعریف عمیقی داره که این فقط در کل ادبیات عربیه.

اگر بخواهیم مکتب رو رقیق تر معنی کنیم واقعا می شه گفت بصره و کوفه دوتا هستند. به خاطر

همین بعضیا اینها رو مدارس نحوی معرفی می کنند. **اینها دوتا هستند به خاطر شیوه ی**

استنباطشون. اینکه درباره ی یک موضوع چطور نظر می دن. **معمولاً اینطوری که بصریون تعلیلی**

نظر می دن و کوفه به استعمالات به خصوص به استعمالات شاذ توجه داشته و نگاه نکرده کی استعمال

کرده. و مثل سیبویه خیلی دنبال است. این به عنوان نقطه ی ضعف آنها است. کوفه زمانیه که از عرب حجت جدا شده. با این نگاه اگه بخواهیم هر کدومو باورشون کنیم یک نتایجی به دنبال داره. اینا باید ریز بررسی بشه.

اتفاقا در الکتاب هم استعمالات زیاده. اینطوری نیست که استعمالات کم باشه اتفاقا یک جاییه که استعمالات توش زیاده. می گن به شاعری که معلوم نیست کیه خیلی نمی شه تو نحو استدلال کرد، باید حجت باشند الا اینکه سیبویه در الکتاب شعرش رو به عنوان سند آورده باشه.

غالبا بصره و کوفه رو مکتب حساب می کنند از اینجا به بعد دیگه اتفاق نظر نیست. بعدش می شه بغداد، اندلس، مصر، شام، مغرب و بعضیا گفتن خراسان (آقای ربّانی اینو آورده). حالا اینا باید بررسی بشه.

آنچه مهمه اینه که افراد خیلی مهمی در بغداد قرار می گیرند. اینا باید مقارن با حکومت ها بررسی بشه.

همه ی این مکتب ها از میان رفت و در یکی دو قرن اخیر مصر فقط به عنوان محور جهان عرب (نه شیعه) باقی ماند. این ها گفته شد که بگیم به یک **قطب ادبی مطلوب تو حوزه ی علمیه ی شیعه** نیاز داریم.

در مکتب بغداد افراد مختلفی هستند. به طور خاص **زجاج** که شاگرد مستقیم مبرّد هست (متوفی ۳۱۱ ه.ق) **ابن درّستویه** شاگرد مبرّد و ثعلب هست. ابن کیسان شاگرد مبرّد و ثعلب. (اینها طبقه ی اول هستند).

رُمّانی (۳۸۴ ه.ق)، زجاجی (۳۳۹ ه.ق)، **ابوعلی فارسی** (۳۷۳ ه.ق) و سیرافی (۳۶۸ ه.ق) طبقه ی دوم مکتب بغداد هستند که اغلب شاگردان زجاج و مبرمان هستند. ابوعلی فارسی تو اینها از همه مهمتره.

در طبقه ی بعدی فرد مهمی که هست ابن جنّیه که شاگرد ابوعلی فارسیه. این دو نفر مهمند نه به خاطر شیعه بودنشون بلکه به خاطر کارهایی است که کردن. **خصائص ابن جنّی** کتاب خاصی که هم شیعه و هم سنی می گن. نه می شه گفت صرفه، نه می شه گفت نحوه، نه می شه گفت بلاغه، هم می شه گفت همه ی این ها است هم می شه گفت فلسفه ی لغته همه چیه. یک کتاب عام زبان شناسیه. این نشون می ده که باید روی این شخص تمرکز ویژه ای داشت. خود ابن جنّی که این همه توجه بهش هست می گه که ارادت ویژه ی من به ابوعلی فارسیه. ابوعلی فارسی کتاب های خیلی مهم داره. یکیش **الحجه علی القرائات** هست. مربوط به قرائات قرآنه و اختلافاتی دارند. می آد قرائات رو از نظر صرفی و نحوی توجیه می کنه. اصلا سلسله ی توجیه ادبی قرائات خودش مسیر رشد ادبیات عرب شده.

تو بغداد فضایی شکل گرفته که برای ما در فقه و اصول و ... اهمیت داره. به طور خاص **شیخ مفید** و شاگردش **شیخ طوسی**، **سید رضی و سید مرتضی**. سید رضی نهج البلاغه رو داره. **استاد اینها تو علوم شیعی شیخ مفیده و تو نحو ابوعلی فارسی**. این ها هم درس ابن جنّی در نحو هستند. این در تاریخ بلاغت این برای ما مهم می شه. اینجا یکی از جاهای تولد فنی علم بلاغه. از اینجا بغداد یا ادامه نداره یا به ما نرسیده. چون سیرافی و ... متوفای همین دوره اند.

کتاب بعدی ۵۷۷ ه.ق هست. حدود ۲۰۰ سال فاصله شده. رونق بغداد کم شد. خیلی چیزها اینطوری گم می شه. دیگه سلسله ی استاد و شاگردی قطع شده و تیکه تیکه می شه و اتصال به قبلی معلوم نیست.

چرا این ها در علم بلاغت برای ما مهمه؟ واضح جدی علم بلاغت **عبدالقاهر جرجانیه**. متوفای ۴۷۱ ه.ق هست. استادش خیلی معلوم نیست. ولی در بعضی نقل ها هست، خواهر زاده ی ابوعلی فارسی، که کتاب ابوعلی فارسی رو درس گرفته از بغداد می آد ایران کتاب ابوعلی فارسی رو به جرجانی درس می ده.

سید رضی نهج البلاغه می نویسه، سید مرتضی در امالی مرتضی دغدغه های ادبی و لغوی و بلاغی داره، عبدالقاهر اسرار البلاغه و دلائل الاعجاز رو می نویسه. اصلا چی شد که سید رضی اسم کتابش رو گذاشت نهج البلاغه؟ تا اون موقع که بلاغت شکل نگرفته، انگیزه چی بوده؟

تاریخ بلاغت رسمی تنگ، لاغر و مبهمه. جلسه بعدی بیان می شه که کجا بلاغت رشد کرده. چندتا کتاب تو تاریخ بلاغت هست. چی شد علم بلاغت از ۴۰ نحو تاسیس شد اما بلاغت در ۴۰۰ تاسیس شد؟

الکتاب رو که بررسی می کنی کتاب فقط نحوی نیست. الکتاب هم صرفه هم نحوه هم بلاغته. حالا صرف از کی تاسیس شد؟ اختلافه. واقعش اینه که اصلا صرف رو مستقل نمی دونستند و جزئی از علم نحو می دونستند. تا شرح رضی و حتی تا الان هست. الفیه ی ابن مالک آخرش صرفه.

بعضیا اومدن اون قسمت از نحو که مربوط به اشتقاق و ... بوده رو جدا کردند. ابوعثمان مازنی ۲۴۷ ه.ق استاد مبرّد در سلسله ی بصریون هست. کتاب **التصریف** رو داره که شرح های زیادی خورد. ابن جنّی المنصف شرح التصریف مازنی رو می نویسه. پس صرف هم مثل بلاغت دیرتر مستقل شد. **این**

بر می گرده به تلقی خلیل و سیبویه نسبت به علمی کردن زبان چی بود. همون مسیری که عرض شد، تک تک لغات با مسائل کلی. در خصائص کلی هم همه چیز هست. تو الکتاب به اصطلاح امروز نحوه ولی تو الخصائص بیشتر صرف و اشتقاقه. اینکه چرا این ها جدا شد مسئله ی ما است. تاریخ صرف و بلاغت به صورت مستقل خیلی که بر خلاف نحو.

کتاب های مستقل صرفی؛

التصريف ابوعثمان مازنی، تصريف ملوکی، المنصف،
بعدش؛ ابن حاجب شافیه، شافیه محل شرح و حاشیه می شه. حدود ۵۰ تا شرح و حاشیه نوشتیم. اصلی ترینش شرح مرحوم رضیه (۶۸۶ ه.ق)، شرح نظام (درسی است و روان)، شرح جار بردی، شرح کمال، شرح نقره کار. غالب اینها از بزرگان شیعه و ایرانی اند.
مُتَمَع فی التصريف، ابن عصفور (محب اهل بیت)، ایجاز التصريف ابن مالک (۶۷۲ ه.ق)، المبدأ فی التصريف، ابوحيان اندلسی (۷۴۵ ه.ق). شرح تصريف تفتازانی (داخل جامع المقدمات)، خود تصريف برای زنجانی است. صرف میر برای میر سید شریف جرجانیه.

در بلاغت؛

کتاب های مستقل در بلاغت خیلی کمه. حتی از صرف هم کمتره. معرفه که از عبدالقاهر جرجانی شروع. اما بعد از اون از مفتاح العلوم سکاکی. بعد تلخیص خطیب قزوینی. بعدش شروح تلخیص. بعضی از کتب دیگه رو هم تو تاریخ بلاغت میارن. بعضی کتابهای بدیع و اعجاز القرآن.
یک کتاب شوقی ضیف تو بلاغت داره. تاریخ و تطور علوم بلاغت. در این کتاب حدود ۱۲ تا کتاب رو بررسی کرده که چنتاش مستقل بلاغت نیست. این کتاب مفصله و فکری پشتش هست. اما چیزی که

فشرده و خوب آورده باشه مقدمه کتاب **معناشناسی بلاغی قرآن، استاد عشایری**، چاپ جامعه الزهرا. ص ۵۳ تا ۶۳. دو دسته کرده. پیش از عبدالقاهر و بعد از عبدالقاهر. پیش از عبدالقاهر ایشون از امام مرزبانی (متوفی ۳۸۴ ه.ق) اسم برده که کتاب المفضل فی الفصاحه و الایجاز، سید رضی رو اسم برده (متوفی ۴۰۴ ه.ق) که کتاب های مجازات نبویه و کتاب تلخیص البیان فی مجازات القرآن، و ... یکی دو نفر رو اسم برده تا رسیده به عبدالقاهر. بعد از عبدالقاهر زمخشری رو اسم برده، کتاب مستقل بلاغی نداره، همون مفصل زمخشری که نحو هست رو اسم برده، به خاطر اینکه زمخشری دغدغه ی معنایی داشته اینو آورده ولی به صورت رسمی بلاغت نیست. یا به اعتبار اساس البلاغه ی ایشون که در لغته یا کشاف که تفسیره. اینها علم بلاغت نیست ولی، اما تو اینها علم بلاغت هم پیدا می شود! بعد زمخشری، فخر رازی و بعدش سکاکی و ابن میثم بحرانی به اعتبار اون شرحی که نهج البلاغه داره آورده، ابن اثیر رو آورده. ابن اثیر بر عبدالقاهر و زمخشری نقد کرده. بعد ابن ابی الحدید جوابشو داده. نفر بعدی خطیب قزوینیه که مفتاح العلوم سکاکی رو تلخیص می کنه.

محور اصلی کتاب های بلاغی اینه:

عبدالقاهر جرجانی، مفتاح العلوم سکاکی، خطیب قزوینی که مفتاح العلوم رو تلخیص می کنه، بعد شرح تفتازانی بر تلخیص. که می شه مختصر و مطوّل. بعدشم حواشی مختصر و مطوّل.

اون فکری که پشت کتاب شوقی ضیفه چیه؟ به عبارتی اینها غرب زدگانه مصر هستن. در مقاله ی **بلاغت موجود تا بلاغت مطلوب** این قضیه توضیح داده شد. در این کتاب به شدت به سکاکی، خطیب، تفتازانی، زمخشری و ... حمله شده و عبدالقاهر رو تحسین کردند. شبیه همین حرف رو تو نحو هم می زنند. نحو تیسیری (ساده سازی) تو حوزه هم بعضیا همین حرفا رو می زنن.

اینکه عرض شد خیلی از شیعه و ایرانی بودند رو آقای ربانی تو کتابش آورده. اینها اگه جمع بشه (روایاتی داریم که پرچم ولایت از اعراب گرفته شد و به دست ایرانیان سپرده می شه) تاکید بر اون می شه و اینکه می گن شیعه کاری نکرده و

کتاب هایی که ما باهش درگیریم چه نسبتی با هم دارند؟ یک جمع بندی ارائه خواهیم کرد:

کتابی هست **الوسیط فی تاریخ النحو العربی**، محمد الاسعد از کشور عربستان. ترجمش هست. ایشون نحو رو در بصره و کوفه رو جدا بررسی کرده و اسم و کتابشون رو آورده. بعد بغداد و اندلس و مصر و شام. فصل آخر این کتاب شاهکارهای نحو هست. چنتا کتاب رو به عنوان جمع بندی نهایی شمرده. الکتاب سیبویه، المفصل زمخشری، شرح کافیه و شافیه ی رضی، هومع الهوامع سیوطی، الفیه ی ابن مالک. شرح پسر ابن مالک بر الفیه. شرح ابن عقیل بر الفیه. مغنی ابن هشام رو آورده. شرح سیوطی بر الفیه رو نیاورده. شرح اشمونی بر الفیه و حاشیه صبان رو آورده.

ایشون کیا رو نیاورد؟

از الکتاب سیبویه پرید به زمخشری. این وسط افراد خیلی مهم با کتاب های تاثیر گذاری هستند. همین الخصائص ابن جنّی، کتاب های ابوعلی فارسی، اصلا اینا شاخصند. یک کتاب آقای فاضل سامرائی داره، ابن جنّی نحوی، نشر دار عمار. برای اردن. ایشون به ابعاد مختلف فعالیت ابن جنّی پرداخته. حالا که سامرائی دغدغه ی معنایی داره چرا به ابن جنّی پرداخته؟

سبک هایی که به فهم معنای قرآن آسیب می زنه: یکیش همین سبک معنایی آقای سامراییه. یکیش نحو تیسیریه، آقای آذرتاش آذرنوش و شوقی ضیف مصری و ... یکیش نحو غریبه. یکی دیگه نحو تحلیلیه. چند تا کتاب رو محور می کنند که دغدغه های دیگه ای دارند.

آقای سامراییه نفر اصلی نحو معناییه هر چند مشکلاتی داره. برای چی رفته سراغ ابن جنّی. یه خلاصه از افکار نحوی و ادبی ابن جنّی آورده. مثلاً نگاه ابن جنّی به اصول نحو چی بوده؟ نگاهش به عامل و معمول چی بوده؟ نگاهش به نقل و تحلیل و اینها چی بوده؟ و ...

کتاب دیگه هم بر مبنای کتاب های ابوعلی فارسی. **اصول النحویه و الصرفیه**. دکتر محمد عبدالله قاسم که کتاب الحجه ابوعلی فارسی رو محور قرار داده. یک تاریخی از زندگیش می گه، بعد نظراتشو بیان می کنه.

یک سلسله ی مهم استاد شاگردی داریم.

یک نقل هست که عبدالقاهر جرجانی استاد زمخشری بوده. (زیاد جدی نیست)

از این به بعد جدیه؛

زمخشری (متوفی ۵۳۸ ه.ق) استاد ابن حاجب بوده (اندلس، ۶۴۶ ه.ق)، ابن حاجب استاد ابن مالک (۶۷۲ ه.ق) بوده، بهاء الدین نحاس، ابو حیان (۷۴۵ ه.ق)، ابو حیان استاد هم ابن عقیل (۷۶۹ ه.ق)، هم تقی الدین سُبکی (۷۵۶ ه.ق)، هم ابن ام قاسم مرادی (کتاب جندانی)؛ تقی الدین سُبکی استاد ابن هشام انصاری بوده.

عبدالقاهر در بلاغت، زمخشری در تفسیر و لغت، رضی در صرف، ابن مالک الفیه رو داره، تفسیر ابوحیان مهمه که تفسیر ادبیه، ابن ام قاسم هم کتاب جندانی، ابن هشام که مغنی رو داره.

رضی هم طبقه ی ابن مالک، ابن حاجب قبل این ها است که قبلش زمخشری بود. طبقه ی بعد از ابن حاجب ابن مالک و رضیه. الفیه پنج تا شرح اصلی داره. بهجه المرضیه شرح سیوطی بر الفیه ی ابن مالک. شرح ابن عقیل بر الفیه. شرح اشمونی بر الفیه. اوضح المسالک ابن هشام. نحو الوافی شرح مستقیم نیست ولی ناظر به الفیه هست.

اوضح المسالک و شذور الذهب و ... ابن هشام خیلی مهم نیست. **مغنی ابن هشام** یک چیز دیگه است.

شرح اشمونی خیلی موضوعی نداره. حاشیه صبان هست که شرح اشمونی رو مهم کرده. **حاشیه ی صبان** کتاب ویژه است که جنبه ی تحلیلی اش خیلی قویه. تا جایگاه ادبیات قرآنی مشخص نشه جایگاه مغنی و علم بلاغت مشخص نمی شه. شرح ابن عقیل هم یک حاشیه داره به نام حاشیه ی خضری داره (۱۲۸۷ ه.ق). کتاب اصلی جدی سیوطی **هومع الهوامع سیوطی** هست. توش اقوال و شواهد مختلف رو جمع کرده. حالت دایره المعارف و جمع بندی خوبی داره. اوضح المسالک ابن هشام کتاب ویژه ای نیست ولی ازهری شرحش می کنه که اونم مهم نیست ولی یاسین حمصی حاشیه می زنه که اون مهمه.

کتاب ویژه تو نحو: الکتاب، الخصائص، مفصل زمخشری، شرح شافیه و کافیه (رضی دغدغه های معنایی مهمه داشته)، مغنی ابن هشام (واقعا متفاوت، نگاه دیگه ای به نحو، باید در

بستر تاریخ ادبیات قرآنی مغنی رو بفهمید)، هومع الهوامع سیوطی، حاشیه صبان بر

اشمونی، نحوالوافی عباس حسن.

جلسه ۲، تاریخ فشرده ادبیات قرآنی ۱

Saturday, January 27, 2018

4:13 PM

علمای مختلف بین قرن دو تا ۹ کتاب های زیادی درباره ی ادبیات قرآنی با موضوعات قریب القرآن، معانی القرآن، اعراب القرآن، مشکل القرآن، متشابه القرآن، اعجاز القرآن، نظم القرآن، که بعد از قرن ۹ دیگه کمتر بهش توجه شده. علمای مختلف توی این موضوعات کتاب نوشتند. یک سلسله هم درباره ی ابواب مختلف ادبی قرآن داریم.

زبان عربی رو می خونیم که روی قرآن پیاده کنیم.

یکی میاد می گه این یک کار مصداق یابیه. از بین همین پیاده سازی روی آیات قرآن قواعد عربی پیدا شد که بعضا تبدیل به کتاب شد. اصطیاد قواعد. خیلی از قواعد تو دل همین آیات هست. خود پیاده کردن قواعد روی مصداق هم قواعدی داره. قواعد مصداق یابی. این که شما لغت و صرف و نحو و بلاغت خوندی. حالا باید همه ی دانسته هات یک جا جمع بشه. به یک استظهار از این آیه بررسی. بفهمی این آیه چی می خواد بگه. استناد بدی به خداوند.

تاریخ ادبیات قرآنی؛

منظور ما از قرآنی چیه؟ یک دسته ای عظیم از تراث هست، که تراث ادبیات عرب و لازمه تو تحصیل ادبیات رو اینا کار بشه، تو توصیه های روش تحصیلی اینا بیاد ولی اصلا اینا رو نمی شناسیم، تو این قرون اخیر یک بی مهری نسبت به این ها شکل گرفته. اینها در واقع ادبیات عرب هست، که مصداقا روی آیات قرآن پیاده شده باشه، از زوایای مختلف لغوی، صرفی، نحوی، بلاغی که تشکیل سلسله کتاب هایی رو می دهد. مثلا قریب القرآن ها تو سلسله ی کار لغته، اعراب القرآن ها و معانی القرآن ها تو سلسله کار صرفی و نحویه، نظم القرآن و اعجاز القرآن تو سلسله ی بلاغته. به طور رسمی مثلا گفته نمی شه از تراث بلاغت اعجاز القرآن ها است اگه هم بشه اشاره ای می شه. اگه بگن می گن کجاست مثلا تو تفسیره. بعد می ری تو تفسیر می بینی تو تاریخ تفسیر بهشون اشاره کردن به اینکه اینها شبه تفسیره تفسیر نیست. تو علوم قرآنی می گن اینا شبه علوم قرآنیه خود علوم قرآنی نیست. تو ادبیات می گن این شبه ادبیات نیست. چون یک هویت بین رشته ایه داره. بین ادبیات و تفسیر و علوم قرآنی . تو ادبیاته از این نظر که قواعد ادبیات رو در قرآن پیاده می کنه، تو تفسیره برای اینکه برای فهم ادبی قرآن ادبیات مقدمه اش هست، تو علوم قرآنیه از این نظر که این ها هر کدوم از یک جنبه ربط به علوم مرتبط با قرآن دارند. اما به طور رسمی تو هیچ کدوم از این سه تا علم بررسی نمی شه.

می خویم بگویم که در ده قرن اول به این شکل نبوده. اتفاقا اصل مباحث هر سه تا علم این مسائل بوده. توضیح خواهیم داد که چطوری این دسته از تراث اصل در این سه تا علم بوده. بعد چطور اونها مستقل شدند و اینها چطور فراموش شدند. یک بصیرتی به وجود می آد و یک توصیه ی تحصیلی که الان باید چیکار کنیم.

باید برگردیم ببینیم چطور نگاهی تاریخی درستی به تاریخ ادبیات عرب داشته باشیم، اون نوع نگاه و ورود به شدت ناقصه. نوع ورود قواعد نبود و قواعد درست شد. قواعد درست شده تا از اشتباه در قول جلوگیری کنه. اینکه از امیر المومنین علیه السلام شروع شده و رسید به خلیل و شروع مکاتب و خورده مکاتب و این اشکالی داشت. علم صرف یه سلسله مشخص قوی نداشت، به طور خاص بلاغت. اصلاً تاریخ به هم ریخته ای داره. یهو می رسه به سکاکی و بعد قشنگ ادامه پیدا می کنه. اصلاً چی شد درست؟

حالا نوع ورود صحیح چیه؟ باید گفت که خود قرآن و کار روی قرآن در ابعاد مختلف دلیل اصلی شکل گیری این سه تا علمه. علم ادبیات، علم تفسیر و علوم قرآن. تا خوب جایگاه قرآن و نوع مواجهه ای که مسلمانان با قرآن داشتند (متاثر از پیامبر و شیعیان از ائمه علیهما السلام) برای شما ترسیم نشده نمی دونید که علم ادبیات از دل کارهای قرآنی شکل گرفت. تفسیر و علوم قرآنی هم همینطور. این دو علم از اسمشون مشخصه. اما چطور ادبیات از این شکل گرفت؟

کلید اینجا است که اصلاً قواعد در هر زبانی چرا شکل می گیره؟

مثلاً تو انگلیسی یا فارسی چه موقع قواعد زبانی ایجاد شد و چرا؟ تو زبان های دیگه. هر کدام کی و چرا؟ که به اینجا برسیم. تو زبان عربی یه ویژگی خاص وجود داشت که توی هیچ کدوم از اونها نبود. اونم به طور خاص قرآن و دغدغه های فهم و انتقال صحیح معانی قرآنی بوده. یک دلیل عام هم وجود داشته که اون هم جلوگیری از خطای در زبان هست که در همه ی زبان ها مشترکه. تو زبان های دیگه تغییر زبان طی چند قرن بسیار زیاده به طوری که درک متون قدیمی خیلی دشواره ولی در زبان عربی مردم ارتباط نزدیک تری با متون قدیمی دارند و این به خاطر وجود قرآنه. در حقیقت تقریر صحیح از ادبیات عرب و به تناسبش تاریخ ادبیات عرب شروعش از قرآنه.

سه تا عامل عوامل اصلی تولد علوم ادبی (لغت، صرف، نحو، بلاغت):

عامل اول: جلوگیری از لحن و خطا در زبان

عامل دوم: فهم زبان قرآن، پیامبر ص دستور داد به فهم قرآن، همه به این سمت رو کردند. قرآن ترکیب هایی داشت.

عامل سوم: قرائت های مختلف و قراء مختلف شکل گرفتند. که متفاوت می خواندند. لازم شد که برای قرائت و کلمات احتجاج بر قرائت شکل بگیرد.

اگر دقت کنید روح هر سه تا به قرآن بر می گرده. حتی عامل اول. عامل اول قبل از اسلام هم وجود داشت، عرب ها به ادبیات اهمیت می دادند ولی تا اون موقع دنبال تدوین قواعد نرفتند. تا قبل از اسلام که در زمینه ی قواعد هیچ کتابی نیست. چی شد که بعد از حضرت علی علیه السلام کتب ادبی نوشته شد؟

اگر به طور واقعی بریم داخل تاریخ و همه ی آثار رو بررسی کنیم می بینیم آثاری مثل معانی القرآن و اعراب القرآن از همون اول شکل گرفته برای دسته ی دوم، یه سری کتاب ها هم برای جلوگیری از لحن و خطا هم نوشته شد، کتاب هایی هم نوشته شد که بیان می کرد که کدام قرائات بهتره، تبدیل شد به دسته کتاب های نقل قرائات قرآن و احتجاج ادبی قرائات و بررسی و استدلال قرائات. این سه دسته از همون اول شکل گرفت. هنوز صرف و نحوی وجود نداره.

از دیدگاه استاد بغدادی: کسی نگفتن این ها (سه دسته تراث ذکر شده) جزو تراث ادبیات عربیه. همه که اومدن تراث ادبیات عرب رو بشمرن دوباره چی رو شمردن؟ همون صرف و نحو و لغت و

بلاغت مرسوم رو. ولی بنده عرض می کنم این ها هم جزو تراشه. دو دسته تراث داریم، تراث رسمی، مرسوم، محض (ادبیات محض، ادبیات قاعده ای) و یک دسته اینگونه تراث که همه بر محور قرآن یا با انگیزه ی قرآنی. که سلسله هاشو می خواهیم بگیم.

سلسله ی موثر در لحن و جلوگیری از خطا در زبان عرب:

تاثیر قرآن در پیدایش و پیشرفت علوم ادبی، میرجلیلی، نشر بوستان کتاب (کتاب خوبیه)؛

دغدغه ی این کتاب اینه که قرآن اون محور اصلی شکل گیری زبان عربیه. خیلی خوب توضیح داده و زحمت کشیده ولی نیومده بگه که خود ادبا هم همین ها رو جزء آثار ادبی می دونستن. یعنی خود سیبویه، خود فراء، کسایی، اخفش و ... اونها کتاب های اعراب القرآن، اعجاز القرآن و ... رو جزو آثار ادبی خودشون می دونستن ولی الان آثار ادبی رو چیزهایی جدای از این کتابا به حساب می آریم. اولین کتابی که درباره ی لحن به کار برده، ما تلحن فیہ العوام، برای کسائی، ابو عبیده، ابن سکت، مازنی و سجستانی کتاب دارند، که ناظر به عوام می نویسند. که جنبه های صرفی و نحوی و ... دارند. به چه انگیزه ای نوشته می شد از طرف حکومت، صیانت از زبان، صیانت از زبانی که قرآن رو درست بفهمند.

سلسله ی کتاب های معانی القرآن و اعراب القرآن؛

دوباره همون افراد اعراب القرآن و معانی القرآن دارند.

سلسله سوم کتاب های قرائته؛

قرائت های مختلف بعد از پیامبر ص شکل گرفت. این که چی شد قرائات مختلف شکل گرفت داستان خودش رو داره. کتاب **تاریخ قرائات قرآن کریم**، عبدالهادی فضلی، ترجمه نشر اسوه.

عرض شد که چی شد حکومت ها با چه انگیزه هایی به علماء ادبیات علاقه مند شدند؟ هر جامعه فرهنگی داره. حاکمان اون جامعه باید چهره ای مقبولی داشته باشند یا جلوه بدهند یا نبض افکار عمومی رو در دست داشته باشند. الان جامعه ی غرب این حالت رو پیدا کرده علوم انسانی ذهن مردم رو هدایت می کنه. در جامعه ی ما هم علما و یه عده ای از دانشگاهیان و ... مرجع فکری جامعه هستند. اون موقع شاعران و بعد آنکه اسلام آمد طبقه قراء، حفاظ، کتاب و کسانی که واسطه بین پیامبر ص و مردم بودند و مردم هم ازشون حرف شنوی داشتند و موثر در جامعه بودند. حکام اون موقع برای اینکه خودشونو آگاه ترین افراد نشون بدن یا بگن آگاه ترین ها به قرآن و اسلام پیش ما هستند، به کاتبان و قراء (قرآن شناسان) توجه ویژه داشتند تا بتونند افکار عمومی رو هدایت کنند. مهمترین هاشون قاریان (کسانی که می فهمیدند و قرائت می کردند). در این بین عباسیان به فضایی نیاز دارند تا چهره ی خوب و مذهبی از خودشون نشون بدن. لذا نیاز داشتند که فنون خطابه یاد بگیرند و نشون بدن که پیش اینا دارند دین رو یاد می گیرند. پس لازمه افرادی مثل کسائی پیششون باشه و چه بهتر اگر نحله ای داشته باشند. و یک نظر رسمی داشته باشند. عباسیان به واسطه ی کسائی همچنین پایگاهی پیدا کردند.

یک راه اثبات قرائت صحیح رسیدن سند به پیامبر ص بود. این ها در دهه های اول شکل گرفت. بعدها به سمت این کشیده شد که بگن مهمتر از سلسله ی سند همین ادله ی ادبیه هست. از سمت دیگه عده ای گفتند ۷ تا یا ۱۰ تا یا ۱۴ قرائت رو بپذیریم. گفتن این ها رو به عنوان قرائات موازی با

هم که همش هم صحیحه بپذیریم. اسم این ها رو گذاشتن قرائت متواتر (که سندش مشکلی نداره) و توجیه کردند که با وجود اختلافات همشون وجه ادبی داره. همه ی این ها می شه سلسله ی توجیه قرائت قرآن که سلسله ی عظیمیه. بار ادبی این کتاب ها چقدره؟ همش ادبیاته.

کتابی هست به اسم **درآمدی بر تاریخ علوم قرآنی، محمدتقی دیاری بیدگلی، چاپ دانشگاه**

قم. رجوع بهش راحت. علوم قرآنی داریم، خود این علم یک تاریخی داره، یعنی چه کسانی تو علوم قرآنی کتاب نوشته اند؟ ایشون اینها رو از قرن اول توضیح داده. اول موضوع موضوع جدا کرده بعد قرن قرن جدا کرده. سلسله ی فضائل القرآن، اسباب نزول، ناسخ و منسوخ و ... بعدها یه عده همه ی اینها رو جمع کردند و اسمشو گذاشتن علوم قرآن.

ادعای ما اینه: قبل از این اینها رو ادبیات می دونستند. نه این که قاعده ها رو می نوشتند بعد تبرکا می اومدن رو قرآن کار می کردند. نه. اصلا قواعد از کار روی قرآن به دست اومده.

ص ۶۳ کتاب: مرحله ی دهم هنگامی که گروهی از مردم تمام فرصت خود را به قرائت اختصاص داده و به ضبط قرائت اهتمام ورزیدند تا این که در نظر مردم به عنوان قاریانی برجسته و مورد پذیرش قرار گرفته، در میان اینان قراء سبعة ی معروف نیز دیده می شود. نافع ابن ابی نعیم لیشی (متوفی ۱۶۹ ه.ق) قاری مدینه، عبدالله بن کثیر دارمی (۱۲۰ ه.ق) ... یکی از این ها کسائی هست که قاری کوفه بوده.

به کسائی به عنوان یک قاری بزرگ نگاه نکرده بودید که کلی ابعاد سیاسی حاکمیت براش قائله. ابوعمر بن علا بصری (۱۵۴ ه.ق) یکی از قراء سبعة، قاری بصره هست که استاد خلیله.

مبرد کتاب داره به اسم الاحتجاج فی القرائات، تا اینکه می آد جلو ... تا می رسه به ابوعلی فارسی. مهمترین کتاب صرفی نحوی ابوعلی فارسی الحجه (فی القرائات السبع یا فی علل القرائات السبع یا للقراء السبع)؛ یکی اومده بر اساس همین کتاب الحجه مبانی صرفی و نحوی، اصول صرفی و نحوی ابوعلی فارسی رو توضیح داده. به نظر می رسه ربطی به ادبیات نداره. اتفاقاً مهمترین حرف های صرفی و نحوی رو می شه اینطور جاها پیدا کرد. هم قواعد ادبی توشه (تولید قاعده و تولید علم صرف و نحو)، هم تطبیقات و مصداق یابی توشه، شیوه تطبیقات و مصداق یابی، شیوه ی استدلال صرفی و نحوی.

توضیح سلسله ی معانی القرآن ها و اعراب القرآن ها؛

دغدغه ی این سلسله اینه که با استفاده از قواعد ادبیات بیان به فهم صحیحی از قرآن برسن و تبیین کنند مراد از قرآن اینه یا اگر کسی دیگه جور دیگه بگه اون غلطه، یعنی با ادله ادبی (صرفی و نحوی)، جمله رو باید دقیق تر بیان کرد؛ هنوز صرف و نحو مستقل و جدایی نیست که بگیم طبق اون دارن تطبیق می دن. اصلاً تو دل معانی القرآن و اعراب القرآن نوشتن آروم آروم قواعد ساخته شد و تولید شد، از متن قرآن. خیلی وقت ها قرآن رو با شعر تفسیر می کردند. یعنی می گفتند آیه به قرینه ی یک شعری اینو می خواد برسونه. دو منبع اساسی عرب داشت، یکی شعر و یکی قرآن. یک باید باشه بتونه بین ایندو جمع بندی خوبی بکنه. شعر مباحث ویژه ای داره، قرآن مباحث ویژه ای داره. این دو منبع (استعمالات عمومی و استعمالات ویژه ی قرآنی) رو چطوری جمع کنه تا به یک قاعده ی نحوی برسه؟ خیلی جای پرداختن داره...

تا بحث اختلافات پیش میاد الانصاف فی مسائل خلاف (۵۷۷ ه.ق) می آد وسط. الانصاف کتاب خوبیه ولی نباید انقدر بزرگ بشه که از کتاب هایی مثل معانی القرآن ها و اعراب القرآن ها و ... به خصوص جاهایی که اختلاف هست غافل بشیم. بخصوص تفاوتی که قرائت کسائی با عمرو بن علا داره. این دوتا قراء اصلی سبعة ی بصره و کوفه اند. تو دل الحجه فی القرائات خیلی چیزا پیدا می شه. تو دل معانی القرآن ها و اعراب القرآن ها بخصوص جاهایی که اختلاف است. الانصاف به اینها هم نگاه کرده. ما که بهشون نگاه می کنیم نمی فهمیم اینا رو از کجا آورده.

اعراب القرآن هم از معانی القرآن ها زاده شده. در واقع معانی القرآن ها اولین تفسیر های مسلمین هستند. یه دسته از تفاسیر اولیه تفاسیر نقلی است. یک دسته تفاسیر دیگه هم داریم که همون تفسیر ادبی هستند. که اسمشو معانی القرآن می گذاشتند و توش به معنای امروز به تفسیر نمی پرداختند. بیشتر به توضیح واژگان، صرف، نحو و ظاهر آیه می پرداختند. جنبه های تفسیری که غلیظ تر شد تصمیم گرفتند محض قواعد تفسیری رو هم به صورت جداگانه بیارند به نام اعراب القرآن. در کتاب نقش قرآن در رشد و پیشرفت ادبیات عربی این ها رو آورده. آخرین معانی القرآن تو قرن شش نوشته شده.

کتاب های معانی القرآن ص ۵۱ کتاب:

اولین معانی القرآن برای ابو حنیفه! است (متوفی ۱۳۱ ه.ق)، عوان بن تغلب، شیعه و از شاگردان ائمه علیها السلام (۱۴۱)، رؤاسی استاد کسائی، یونس بن حبیب هم طبقه ی خلیل و استاد سیبویه، کسائی، فراء، اخفش، ابوعبیده، و

کتاب های اعراب القرآن ص ۶۳ کتاب:

اولین کتاب از رؤاسی است، قطرب، ابوعبیده، سجستانی، مبرد، ثعلب، زجاج، و

معانی القرآن زجاج رو جدی بگیرید. چرا؟ دلیلش اینه که زجاج دو تا شاگرد داره. یکی رُمّانی و یکی ابوعلی فارسیه. که هر دو ناظر به معانی القرآن زجاج کتاب نوشتند. رُمّانی شرح معانی القرآن زجاج، ابوعلی فارسی الاغفال رو نوشته. چیزهایی که یا زجاج نیاورده یا اشتباه آورده. این الاغفال به ما رسیده و چاپ رسمی شده. کتاب زجاج و کتاب نحاس و یکی کتاب فراء هم چاپ رسمی شده.

تو سلسله ی اعراب القرآن ها هم اعراب القرآن زجاج مهمه. دو سبک اصلی تو اعراب القرآنی داریم. یک سبک ترتیبی یک سبک موضوعی. کتاب زجاج تو دسته ی موضوعیه. به صورت موضوعی ترکیب می کنه. کجا مضاف حذف شده و ... یک بصیرت ادبی به شما می ده.

تو اعراب القرآن ها برای یکی از شاگردان ابوحیان هست (متوفی ۷۵۶ ه.ق) سعی کرده همه چی رو جمع کنه. چندین جلد. اسمش **الدرّ المصون فی علم الکتاب المکنون**.

همه ی این ها گفته شد که بیان بشه صرف و نحو از دل قرآن جوشیده. مثلاً در الکتاب سیبویه نه این که قواعد رو بیاره و بگه به عنوان مثال این آیه ی قرآن، می گه این آیه که اینطوری هست این شعر هم که اینجوری هست، این می شه این قاعده، قاعده درباره ی مفعول، درباره ی حال. ما از این ور نگاه می کنیم می گیم خب سیبویه قاعده رو گفته ما باید قاعده رو بر قرآن تطبیق بدیم. ولی خود سیبویه این ها رو از کجا به دست آورده؟

سلسله ی کتاب های لغات:

سلسله های مختلفی هست. یک سلسله های مهمی داریم درباره ی لغات قرآن که خیلی مهمه. و جزء اولین آثار مکتوبیه که به ما رسیده. آثاری که از ابن عباس به ما رسیده. از شاگردان امام علی علیه السلام هست. قریب القرآن، لغات القرآن، مسائل نافع بن اضراب از کتاب هاشه. کتاب آخر به ما رسیده و چاپ شده. (نافع بن اضراب از خوارج بوده درباره ی بعضی الفاظ قرآن از ابن عباس سوال می کنه ایشون هم با شعر جواب می ده)

فصل نهم کتاب درآمدی بر تاریخ علوم قرآنی، مربوط به قریب القرآن و لغات القرآن ها است.

یک سلسله هم به لغاتی که از سایر زبان ها در قرآن داخل شده رو بررسی کرده.

کتاب درآمدی بر واژه های دخیل بر قرآن، نشر سمت. اثرات مهمی داره.

یک سلسله تو لغات وجوه و نظایره. مثلاً گفته می شود علی ثلاثه اوجه ... یعنی چی. لغات مترادف، متباین و ...

سلسله اش تو کتاب بالا آمده.

یک کتاب مستقل بررسی زبان شناختی وجوه و نظایر، به نشر.

سلسله ی مهم دیگه اعجاز القرآن و نظم القرآن هست که اساس علم بلاغت هست.

جلسه ۳، تاریخ فشرده ادبیات قرآنی ۲

Sunday, January 28, 2018

1:49 AM

اصل ادعای ما این بود که؛ آنچه به عنوان اصل علوم ادبیات عربی می شناسیم، در نتیجه می آییم با یک تلقی تاریخ ادبیات و تاریخ نحو می نویسیم، در ادبای عرب نبود، در واقع اون تلقی بود و خیلی چیزهای دیگه هم بود. این ادعا توضیح داده شد. نتیجه این شد که یک بخش عظیمی از تراث ادبی که واقعا جزو ادبیات عرب حساب می شده ، درس می گرفتن و کار می کردن روش مغفول مونده، به یک معنا گم شده. ادبیات با تلقی قدمای ما. نگاه ما با نگاه قدما متفاوت. اونها از آیات قرآن برای کار کاربردی و کار روی مصداق استفاده نمی کردند بلکه از دل آیات قواعد تولید شد.

کتاب درآمدی بر تاریخ علوم قرآنی، معرفی شد؛

اولاً چرا امروزه این جور بحث ها رو تو کتاب های تاریخ علوم قرآنی می بینید ولی تو کتاب های تاریخ ادبیات نمی بینید؟ پاسخ: شاید گفته بشه که علوم گسترده شده و رشته ها تفکیک شده، ثانیاً چرا امروزه در کتاب هایی که برای علوم قرآنی می نویسند به این علوم نمی پردازند؟ مثلاً البیان آیت الله خویی رو التمهید آقای معرفت رو ببینید. امروزه اینا رو نمی آره. یک سری از بحث های غیر ادبی رو تو علوم قرآنی مثل ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و رسم الخط و ... رو می آرن در صورتی که

بزرگان اونها رو تو کتاب های علوم قرآنی می آوردند که تو کتاب های تاریخ علوم قرآنی اونها رو فهرست می کنند.

امروزه کسی که می خواهد تو علوم اسلامی کار کنه تقریبا به این تراش هیچ رجوعی نمی کنه. تراشی که از یک جهت ادبیاته و از جهتی ادبیات پیاده شده در قرآنه. این ها تو صرف و نحو ... نیست پس این ها ادبیات نیست، اگر توجه بدی به این ها می گن این ها علوم قرآنه، به علوم قرآن که رجوع کنی می بینی موضوعات ادبی مثل اعجاز القرآن ادبی رو زیاد بحث نمی کنند، می گن شاید تفسیر باشه یا مقدمات تفسیر باشه، کجا باید این ها خونده بشه؟ هیچ جا. الان هیچ جا خونده نمی شه و بهش رجوع هم نمی شه. اما قدما این ها رو می خوندند.

بررسی که کردیم؛ تا قرن ۸-۹ اینطور بوده که علوم قرآن مجموعه ای از علوم بود که در ضمن رشته های مختلف بهش پرداخته می شد، کتاب هایی می نوشتند که فقط این ها رو جمع کنند بعد از قرن ۸ یک اتفاق دیگه ای می افته. در نتیجه این سلسله ی اعراب القرآن، نظم القرآن، اعجاز القرآن و قریب القرآن و رو توی ادبیات می خوندند. ادعای ما اینه که امروز هم باید این ها وارد ادبیات ما بشه. مخصوص سال سوم، درس مغنی و بلاغت جای کار روی این تراش قرآنی هست. فکر می کنیم این ها رو بعدا می خونیم در صورتی که به تفسیر که رسیدیم می گن این ها تو مقدمه ی تفسیره. اگر نتونیم این دو بال رو جمع کنیم ادبیات ما هم ناقص می شه.

اگر درست تحلیل بشه، شعار سال سوم می شه ادبیات قرآنی، البته ادبیات اجتهادی قرآنی، همانطور که شعار سال اول ادبیات کاربردی، شعار سال دوم ادبیات تعمیقی است. توضیح داده شد؛ علوم ادبی،

علوم تفسیر و علوم قرآنی به معنای امروزی اش، هر سه علم از دل این تراث (یعنی معانی القرآن ها، اعراب القرآن ها، اعجاز القرآن ها و ...) جوشید. اون علوم مستقل که شدند هیچ کدام متکفل این ها نشدند.

در قرن هشتم اولین کتاب مستقل علوم قرآنی البرهان زرکشی نوشته می شه. تحولی در کتابش ایجاد می شه و به طور گسترده خیلی از علوم رو در کتابش می آره به عنوان علوم قرآنی. صد سال بعد از ایشون سیوطی (متوفی ۹۱۱ ه.ق) در الاتقان همین کار رو انجام می ده، خیلی از این کتاب ها رو ذیل لیست علوم قرآنی می آره ولی با توجه به این که یک علم مستقل نیست. اما بعد از سیوطی در در صد ، دویست سال اخیر علوم قرآنی به صورت یک رشته ی مستقل خودشو نشون داد. جدا شد و کتاب هایی که نوشته شد اون جنبه های ادبی را ندارند، هر چند می گیم علوم قرآن نه علم قرآن. ثانیاً مباحث ادبی که در علوم قرآنی بوده رو بهش اشاره می کنیم که بحث های غیر ادبیه. **دلیل اصلی این قضیه مستشرقین هست.** از طرف مستشرقین کتاب هایی درباره ی اسلام نوشتند که به اسلام، پیامبر و قرآن و خیلی چیزها شبهاتی وارد شد، در مقام دفاع علمای ما کتاب های مستقل نوشتند.

مخصوص تحریف قرآن. حالا ما علوم ادبی و علوم قرآنی رو گسسته می بینیم ولی قبل از قرن هشتم این گسستگی وجود نداشت. علوم ادبی داشتیم که یک رشته نبود. علوم قرآن یه رشته نبود. مباحثی که در علوم مختلف بررسی می شد رو تو علوم قرآنی جمع می شد و مباحث ادبی علوم قرآن تو علوم ادبی بررسی می شد. ما معتقدیم که هر دو بال باید باشه. هم چیزی که امروز به عنوان ادبیات می

شناسیم (ادبیات محض) و هم ادبیات قرآنی به همون شیوه که در تراث ما بوده. **اگه این دوتا نباشه** او چیزی که به طور خاص تو حوزه لازم داریم شکل نمی گیره.

تصحیح مطالب گذشته: بیان شده بود کسائی از اخفش خواست معانی القرآن بنویسه، بعد اخفش ناظر به اون نوشت و فراء هم از روی اونا نوشت، گفتیم که معانی القرآن فراء چاپ شده و معانی القرآن اخفش چاپ نشده. تحقیق کردیم که این کتاب هم چاپ شده و بررسی هم شده و با معانی القرآن فراء هم مقایسه کردند. که اکثر این دوتا کتاب شبیه همه. بعضی که به فضا آگاهی نداشتند گفتند معلوم نیست که فراء از اخفش گرفته یا اخفش از فراء. بعضیا هم گفتند اخفش از فراء گرفته چرا که تاریخ وفاتش یک سال از فراء جلوتره! [هیچ دلیلی نداشتند] اصلا واضحه که فراء از اخفش گرفته. کتابی هست به اسم **تاریخ تفسیر قرآن، آقای بابایی، چاپ حوزه و دانشگاه، ص ۳۴۳** این کتاب این گزارش رو کرده بود.

مطلب دیگه اینکه تاکید شد غیر از مکتب بصره و کوفه و بغداد، اندلس مهمه، اندلس و مصر مهمه. اندلس به خاطر حضور ابن مالک خیلی پررنگ می شه و مصر به خاطر حضور ابن حاجب و ابن عقیل و ابن هشام و این ها توش هستند، مصر اون زمان. البته مصر الان هم مهمه.

برای تاریخ علوم ادبی، تاریخ علوم قرآنی و تاریخ علوم تفسیر، کتاب معرفی کردیم. اهمیت بحث زمانی مشخص می شه که این سه دسته کتاب رو کنار هم بگذاری و تاریخ هر سه علوم رو با هم ببینیم. ادعای ما اینه که این گونه تراث الان هم همون جایی قرار بگیره که تو تاریخ بوده یعنی تو علوم ادبی.

حالا تاثیر این مباحث رو توضیح خواهیم داد. از علم بلاغت شروع می کنیم؛

علم بلاغت؛

در بحث ادبیات مرسوم، قبل از عبدالقاهر جرجانی (متوفی ۴۷۰ ه.ق) چند کتاب جزئی جزئی می شمردند که نظم سلسله وار نداشت. در بلاغت مرسوم می گن عبدالقاهر واضع علم بلاغت به طور خاص علم معانی. دلائل الاعجازش علم معانی و اسرار البلاغه اش علم بیان. بعدش زمخشری و فخر رازی ناظر به اون دوتا کتاب بودند تا رسیدند به سکاکی. بلاغت امروزی از سکاکی شروع می شه. اغلب با تلقی حاضر می رن سراغ علم در حالی که باید با تلقی واضعان اون علم باید رفت سراغ اون علم و کتاب های اون زمان رو دید.

کتاب مفتاح العلوم سکاکی (۶۲۶ ه.ق) که سه بخش داره. صرف و نحو و بلاغت. که بخش سوم رو ناظر به کتاب های جرجانی نوشته. بعدش خطیب قزوینی می آد این بخش رو خلاصه می کنه، می شه متن کتاب تلخیص، بعد روی این تلخیص دیگران شرح و حواشی می زنند. که مطوّل و مختصر هم شرح تفتازانی هست بر تلخیص خطیب قزوینی.

برای اینکه به درک صحیحی برسیم باید قبل از سکاکی خوب تحلیل بشه. سوال اینه چرا جرجانی اسم کتابشو گذاشت دلائل الاعجاز؟ دلائل الاعجاز چه ارتباطی با علم معانی داره؟ برای اینکه اینها خوب فهمیده بشه باید دید تعریف جرجانی از بلاغت چی بوده و تراث و منابع چی بوده و چه مشکلی از سکاکی پیش اومد.... اون چیزی که امروزه به عنوان علم بلاغت می شناسیم نه غلط و بد باشه، بلکه

یک بخش کوچک و بی روح از اون هویت اصلی بلاغته. با این نگاه علم بلاغت برای شما یک هویت تازه پیدا می کنه.

توضیح: تلقی خودتون از علم بلاغت رو بگذارید کنه. خودتون رو بگذارید جای کسانی که در قرون یک دو سه بودند. این ها این محتواهایی که امروز می شناسیم رو تو چه کتابایی می آوردند ؟ اولاً برای بخشی از اونها هنوز واضح نبود و همه ی ابعاد بلاغت (حذف و ذکر و تقدم و تاخر و ... مجاز و تشبیه و ...) رو نمی دونستند و تبدیل به علم نکرده بودند. این چیزی که امروز ما می شناسیم تو دو مسیر در تراث اومده، مباحث مربوط به معانی و در مسیر دیگه بیان و بدیع اومده. و وقتی به سکاکی رسیده این ها یکی شده نه عبدالقاهر.

از همون اول که علوم از دل قرآن شروع به تولید شدن کرد، دو رده علوم داریم، یه رده که به علوم ادبی تبدیل شد و به صورت عام در اومد و یک رده علوم دیگه (علم قرآنی). بیان و بدیع تو رده ادبیات عمومی قرار داشت و معانی تو رده ی علوم قرآنی.

اون چیزی که به عنوان معانی امروزی می شناسیم تراشش تو سلسله کتاب هایی به اسم نظم القرآن، اعجاز القرآن می شناختنش و بوده. تا برسه به عبدالقاهر جرجانی که اسم کتابشو بذاره دلائل الاعجاز. سکاکیه که اون رو تبدیل به علم به شکل امروزی می کنه.

بیان و بدیع جزو ادبیات عمومی هست. به خاطر اینکه می خواستند تبیین کنند جنبه ی اعجازی قرآن رو به این اسم بود ولی بیان و بدیع تو همه ی زبان بوده. یک سلسله کتاب داریم به اسم تشبیه

نگاری، مجاز نگاری، نقد الشعر، نقد النثر، تو دل بررسی این ها این علوم زاده شد. برای دیدن کتاب هاش باید سراغ همین سلسله برید. سلسله ی مجاز نویسی ها چه مجازات شعری باشه چه مجاز القرآن. هر چند قرآن باعث تدوین علوم ادبی شد ولی این علوم فقط اختصاص به قرآن نداره. مجاز نماینده ی علم بیانیه. و بدیع می شه نماینده ی علم بدیع. مجاز نگاری ها از ابوعبیده شروع شده که درست نیست. ایشون مجاز رو به عنوان معنای امروزی به کار نبرده. مجاز اونجا معنای اصطلاحی نداره. این موضوعات تو کتاب آقای ربّانی آورده شده.

نقد ادبی یعنی بررسی زبانی با استفاده از قواعد اون زبان.

نقش قرآن در تکامل نقد ادبی، بوستان کتاب. مولف: سعد زغلول، مترجم: علی اوسط

ابراهیمی

که بیشتر مربوط به بیان و بدیعه. و قرن یک تا چهار رو بررسی کرده. پایه های اسرارالبلاغه عبدالقاهر می شه اینجاها پیدا کرد.

ما یک سلسله اعجاز القرآن و نظم القرآن داریم. که تو کتاب تاریخ القرآن ص ۲۴۱ که به سیر اعجاز القرآن می پردازه. مثلاً کسائی و فراء که معانی القرآن دارند در یک بخش هایی به بیان و بدیع پرداختند. اولین اثر مستقلی که در زمینه ی اعجاز القرآن باشه در سال ۳۰۰ ه.ق هست از سعید باحلی است، (این در رده ی علوم قرآنیّه). البته قبل از این ها نظم القرآن داریم از جاهز (۲۵۵ ه.ق)، که دقیقاً محتوای اعجاز القرآن ها است که بعد هم میاد تو کار عبدالقاهر و می شه دلائل الاعجاز و علم معانی. این ها همه ادبا هستند دیگه ولی حول قرآن و دغدغه ی اعجاز قرآن. از

اون شاخه که بعدا می شه بیان و بدیع تو دل همون معانی القرآن ها بود و بعدا هم مستقل شده به اسم مجازات القرآن.

سید رضی (۴۰۶ ه.ق) کتاب **داره به اسم التلخیص البیان فی مجازات القرآن**. این خیلی مهمه ها. ایشون چه تلقی داشته که اسم کتابشو که سخنان حضرت امیر علیه السلام رو جمع کرده، گذاشته نهج البلاغه؟ چه تلقی از بلاغت داشته که اسمشو گذاشته نهج البلاغه. خیلی مهمه. این اولین بار که مجاز در معنای اصطلاحی اش به کار رفته. اینو می خوام بگم که **تولد علم بیان یک بستر شیعی داره**. شیخ مفید هم جالبه گزارش شده اعجاز القرآن داشته. ایشون استاد سیدرضیه.

ابوعبدالله محمد بن یزید واسطی (۳۰۶ ه.ق) کتاب اعجاز القرآن داره، که عبدالقاهر دوتا شرح بر این کتاب داره! این اتفاقاً اون پیشینه ی مهمه کار عبدالقاهر و فهم علم معانی. در تاریخ رسمی اصلاً به این کتاب های عبدالقاهر اشاره نمی کنند! عبدالقاهر توی سلسله ی اعجاز القرآن نفس کشیده بعد کتاب دلائل الاعجاز رو نوشته. قبل از عبدالقاهر تقریباً ۱۰-۱۵ تایی اعجاز القرآن هست بعد ایشون دلائل الاعجاز رو نوشته که ما می گیم با این کتاب موسس علم معانی، بلکه قبلش ایشون این کتاب آقای واسطی رو دوتا شرح بهش داره.

جایی که این شرح ها و چاپ هاشو توضیح داده، کتاب **سیر نگارش های علوم قرآنی، مهدوی راد، نشر نما**. در صفحه ی ۳۷ کتاب آقای واسطی رو توضیح داده و صفحه ی ۶۲ ذیل اسم عبدالقاهر رو توضیح داده. که دو تا شرحش المعتضد بر کتاب آقای واسطی، یکی هم الشرح الصغیر. محمود محمد شاکر در مصر سال ۱۴۰۴ بر المعتضد شرح نوشته.

می خوام ببینید عبدالقاهر تو چنین فضایی نفس کشیده کتاب ایشون رو هم شرح کرده بعد کتاب دلائل الاعجاز خودشو نوشته که یکی از کتاب ها تو این بستره. این دلائل الاعجاز نویسی ها، اعجاز القرآن نویسی ها، نظم القرآن نویسی ها، بعد از عبدالقاهر هم ادامه داره. ولی ما این سلسله رو نمی شناسیم، فقط عبدالقاهر رو می شناسیم با دلائل الاعجاز و می گیم این موسس علم معانیه، و بعد از اونم می ریم سمت دیگران تا سکاکی.

این یک انحراف تحلیل در واقعیت تاریخیه. واقعیت تاریخی رده ی اعجاز القرآن نویسیه که قبل از ایشون هست. ایشون هم تو همین بستره و بعد از ایشون هم ادامه داره. می خوام بگم **تراث اصلی علم معانی همین اعجاز القرآن نویسی ها است.**

بلاغت موجود عملاً بلاغت سکاکی به بعده. بلاغت واقعی اون سلسله های واقعی بوده که عبدالقاهر درش بوده، البته نه دیدگاه افرادی مثل شوقی ضیف و عرب های معاصر که بلاغت موجود رو اصلاً قبول ندارند و می گن باید گذاشت کنار. نه. این لازم هست ولی کافی نیست. به خاطر همین گفتیم از بلاغت موجود تا بلاغت مطلوب. بلاغت مطلوب تو علم معانی تمرکز روی همین اعجاز القرآن نویسی ها است. به عنوان بال ادبیات قرآنی. و تمرکز روی بلاغت موجود (مطول و مختصر و ...) به عنوان بال ادبیات عمومی، این دوتا باید باهم جمع بشه و به یه جا برسه. به خصوص کسانی که جواهر می خونند می بینند این که جایی بدرد نمی خورد! این بخاطر ندیدن این دو بال باهمه.

مشکل اینه که بعد از سکاکی رده ی اعجاز القرآن ها و مجاز القرآن و بدیع القرآن ها گم شد. مشکل تو مجاز و بدیع کمتره چرا که در رده ی عمومیه. ولی برای این که علم معانی درست فهمیده بشه باید در بستر اعجاز القرآن ها فهمیده بشه. جالبه سکاکی علاوه بر دو تا شرح که ذکر شد و دلائل الاعجاز یه کتاب مستقل دیگه هم داره. الشافیه فی الاعجاز القرآن که در تتمه کتاب محمود محمد شاکر اومده. چند نفر هم به بررسی نظرات عبدالقاهر با این نگاه پرداختند. عرب های معاصر روی این خوب کار کردند. یکی نظریه النظم و قیمته العلمیه فی الدراسات اللغویه عند عبدالقاهر از ولید محمد مراد، یکی معالم المنهج البلاغیه عبدالقاهر، محمد برکات، قضیه اعجاز القرآنی، عبدالعزیز عرفه. اینا از توش بلاغت واقعی در میاد.

مغنی اللیب عن کتب الاعاریب؛

تلقى شما از مغنی اینه که یک کتاب نحویه که مثلاً تبویبش فرق داره. آیا به تفاوت مغنی با سایر کتاب ها فرق می کنه و اگر روش تحصیل توصیه کنند رجوع به حاشیه های دمامینی و شمنی و دسوقی و ... می دهند، چنتا کتاب محدود، احساس یک گسست می شه. ریشه اش اینه که کتب نحوی که شما می شناسید همون کتب ادبیات عمومیه ولی مغنی کتاب رسمی در شاخه ی ادبیات قرآنیّه. به خاطر این احساس تفاوت می کنید. همانطور که بین کتاب های اعراب القرآن با نحو احساس تفاوت می شه.

به اسم کتاب دقت کنید؛ اعاریب یعنی چی؟ کفایت های لیب (زیرک) از کتاب های اعراب. کتاب های اعراب یعنی چی؟ ما یک سلسله ی علم الاعراب داریم و خاص تر یک سلسله ی اعراب القرآن

داریم. ابن جنی یک کتاب داره به اسم **سرّ الصنّاعه الاعراب**. به طور خاص سلسله ی اعراب القرآن ها هم داریم. ابن هشام تمرکزش روی اعراب القرآن بوده. کتاب های دیگه ی ابن هشام رو بررسی کنید. یک سری کتاب در نحو مرسوم داره. اما یک کتاب هم داره به اسم **مسائل فی اعراب القرآن**، که آیات مهم و حساس رو اعراب کرده که در سلسله ی اعراب القرآن هست. این کتاب رو نوشت که به تحقیق صاحب ابو جناح چاپ شده. یه کتاب هم داره، **چگونگی استعمال منادی در آیات قرآن**، ببینید دغدغه چیه؟! اومده کل منادی ها تو قرآن رو جمع کرده گفته اصلا سبک منادی تو قرآن چطوره.

ابن هشام اعراب القرآن ها رو بررسی کرده سعی کرده نظرات رو جمع بندی کنه و یک نظر کلی بده. اختلافات تو اعراب القرآن ها هست. مثلاً تو باب رابع بحث تفاوت بدل کل از کل و عطف بیان. مثلاً هر کسی درباره ی باء بسم الله یه نظری داده و ابن هشام هم تو مسائل فی اعراب قرآن یه نظری داده. ولی برای اینکه مشکل حل بشه اومد گفته باء چه انواعی داره، انواعش چه معانی داره، حالا این آیه کجا قرار می گیره. **در نتیجه مغنی اللیب عن کتب الاعراب یعنی دیگه شما نرو همه ی اعراب القرآن ها رو بخون**. این کتاب **(مغنی) قواعد کلی اصطیاد شده از دل این اعراب القرآن ها است**.

اسم یکی از باب های کتاب اینه که کتاب های اعراب القرآن از اون جهت به اشتباه می افتند. هیچ کتابی رو پیدا نمی کنید که اندازه ی مغنی استشهد به قرآن داشته باشه. (بررسی شده). این رو چطور تحلیل می کنید؟ تحلیلش اینه که؛ این ها استشهد به قرآن نیست، که بگیم ایشون قواعد رو ساخته و این ها مصداق آن است. نه! واقعیت کتاب مغنی این که انگار ایشون آیات مختلف رو ذیل موضوعاتی مثلاً حال، تمییز و ... دسته بندی کرده و از این مثال ها و کلی کردن ها رسیده به یک قاعده ای، بعد کتابش رو از اون قاعده نوشته گفته مثل این مثال ها. نه این که اول قاعده ها رو نوشته بعد مثال

آورده باشه. نه! مثلاً می بینی برای یک موضوع بیست تا آیه می آره. در واقع اینو می خواد بگه که اگر در اعراب القرآن ها بگردید، ذیل هر کدوم از این آیات، درست بود درست بود که اینو بگن. به یه عبارتی این هم به نوعی اعراب القرآن های موضوع محوره، موضوع محوری که بین تراث اعراب القرآن و صرف و نحو گشته به یک جمع بندی های عالی رسیده.

جمع بندی بحث تاریخ ادبیات قرآنی:

وضعیت امروزی چیه؟ وضعیت اینه که ما تو جهان امروز سه سبک کلان نسب به کار روی ادبیات عرب داریم؛

- یک سبک، سبک حوزه های علمیه ی شیعه هست به طور ویژه، که تمرکز روی بال عمومی و محض هست.
- یک سبک، سبک کشورهای عربیه. دانشگاه های کشورهای عربی. غالباً اهل سنت، مصر، عربستان، کویت، اردن. تمرکز این ها روی بال ادبیات قرآنی هست.
- یک سبک سوم هم داریم که بیشتر در فضاهاى دانشگاه های علوم انسانی چه ایران، چه عربی، که در فضای علوم انسانی غربی به ادبیات عرب می پردازند، زبان شناسی، هرمنوتیک و ... که با یک دغدغه های دیگه به زبان می پردازند.

سبک مطلوب درست، جمع بین دو بال ادبیات سنتی عمومی و ادبیات قرآنی. یک کار عمیق روی تراث که سعی شد در روش تحصیل سال اول و دوم صرف و نحو گفته بشه. مخصوص برای روش

تحصیل سیوطی در سال دوم. که گفتیم روش تحصیل ما روش تحصیل حوزویه و اینو توضیح دادیم. که این روش حوزوی ادبیات استظهاریه. ادبیات سال سوم ادبیات استظهاریه با تاکید قرآنی. این که عملاً باید در مغنی چیکار کنیم می گذاریم در جلسات روش تحصیل مغنی. امتداد تراث قرآنی امروزه در کتاب های آقای سامرای و خانم عایشه بنت الرحمن خودشو نشون می ده و وقتی اومده تو تفسیر شده تفسیر ابن هاشور.

هشت محور ادبیات تکمیلی؛ لغت، ترجمه و ...

Monday, February 5, 2018

2:15 AM

برای طلبه مجموعه ای از مباحث ادبیات عرب که به طور رسمی تو کتابا نیست، درس رسمی براش نداریم ولی برای اون دسته از طلبایی که می خوان مباحث رو عمیق تر بخونن حتما لازمه (ادبیات تکمیلی).

یک نظامی از این ادبیات تکمیلی ارائه می کنم و بعد تمرکز رو می برم روی لغت و ترجمه. چیزیه که حداقل باید تو این شش سال اول براش برنامه داشته باشید.

برای روش تعمیق ادبیات سه چیز موثره؛

هدف ویژه ی حوزه از تحصیل ادبیات عرب؛

اول اینکه مشخص بشه هدف عمومی از ادبیات چه فرقی با هدف حوزوی داره، این قدم اوله که خیلی مهمه. تو روش تحصیل پایه ی یک اینو مشخص کردیم.

خلاصه به این می‌رسیم که هدف حوزوی از ادبیات با اهداف عمومی اون تفاوت جدی داره.

ادبیات مطلوب حوزوی چیست؟

حالا که این هدفو شناختیم، باید ببینیم برای رسیدن به هدف حوزوی باید چیکار کنیم؟ تو چه مسیری قدم برداریم؟ این بحثی بود که به اسم ادبیات استظهاری بیان شد. و بیان شد که ادبیات مطلوب حوزوی ادبیات استظهاری با تاکید بر قرآن هست.

نقد رقیبان ادبیات حوزوی؛

قدم سوم؛ حالا که ما ادبیات مطلوب حوزه رو شناختیم، رقیبانی داریم که می‌گویند ادبیات مطلوب، کاری که شما تو حوزه می‌کنید نیست. که با توجه به این، انواع رویکردها شکل می‌گیره، رویکرد تیسیری، رویکرد تحلیلی، رویکرد معنایی، رویکرد زبان شناسی غربی، که این‌ها رو ذیل روش تحصیل سیوطی پایه دوم توضیح دادیم. یعنی نقد رقیبان ادبیات حوزوی. یعنی نشون بدیم که هر کدوم از این‌ها کجاها مشکل دارند.

این در مجموع اساسی هست که روش تحصیل عمیق ادبیات رو برای شکل می‌ده.

بحث بعدی مباحث تاریخیه؛

آشنایی عمیق و تحلیلی و کاربردی با تاریخ ادبیات عرب. در مباحث تاریخ ادبیات عمومی و تاریخ ادبیات قرآنی توضیح داده شد. می‌تونید کتاب‌هایی که اونجا معرفی شده ببینید.

بحث بعدی روش اجتهاد در ادبیاته؛

شما تا آخر مسیر حوزوی با این مسئله درگیرین که اجتهاد در ادبیات یعنی چی؟ ما باید مجتهد در ادبیات بشیم یا نه؟ و اگر بخواهیم مجتهد در ادبیات بشیم چطور بشیم؟ این رو باید به صورت مستقل بهش بپردازیم. اینکه اجتهاد در ادبیات برای اجتهاد در فقه، تفسیر، فلسفه لازمه یا نه، مباحثیه که می تونه ذیل این موضوع مطرح بشه. معمولا کسانی که در فقه و تفسیر کار می کنند این دغدغه رو دارند که آیا اجتهاد در ادبیات لازمه یا نه. و اگر لازمه چقدر لازمه؟ بعضی ها در مقدمه ی فقه یا مقدمه ی تفسیرشون به این بحث پرداختند. که پراکنده هست و یک جا جمع نشده.

به نظر دو سطح اجتهاد قابل تصویره؛ یک سطحش که عام و حداکثریه اسمش رو می گذاریم اجتهاد مطلق در ادبیات. که ابعاد زیادی داره. مثلا الکتاب سیبویه رو درس بگیره، کتاب های قواعد عربی رو درس بگیره، در تراث قدما متن خوانی داشته باشه و در نثر مقامات حریری هست و ... جدای اینها کارهای اجتهادی فنی هم باید انجام بده، اصول نحو، اصول بلاغت هم لازم می شه. خلاصه باید عمرش رو تو زبان بذاره. متأسفانه تو این بحث کتاب زیاد نداریم.

همون کتاب های اصلی تو اصول نحو. **لمع الأدلة فی أصول النحو ابن انباری، الخصائص ابن جنی و الاقتراح سیوطی.** خیلی کتاب تو اصول نحو نداریم. این سه تا و چندتا دیگه که فرعیه. این ها هم ناقص اند. مهم اینه که اینا متأثر از اصول فقه اهل سنت نوشته شده. منابعش در روش استنباط و روش اجتهاد ادبی کمه و باید کار بشه. در بلاغت و لغت هم منبع خاصی نداریم.

تو اجتهاد مطلق سه تا کار جدی باید بشه. یکی روی اشعار و نثرها باید کار بشه. روی کتب نحوین و صرفیون و بلاغیون باید کار بشه. سوم اینکه روی روش استنباط و فرایند اجتهاد و استنباط کار بشه که چنتا کتاب به اسم همین اصول نحو داریم.

ما به یک معنا به اصول لغت و اصول بلاغت هم لازم داریم. ثانیاً همین اصول نحو که نوشتن و محدود هم هست، متأثر از فقه اهل سنت هست به خصوص در الاقتراح سیوطی این بیشتر مشهوده. اگر یک دوره اصول فقه بخونید متوجه می‌شید که خیلی از اصول فقه اهل سنت رو دقیقاً تو اصول نحو پیاده کردند که خیلی هاش دقیق نیست. اولاً این انتقال از اصول فقه به اصول نحو همراه با نکاتی بوده که خیلی وقتاً رعایت نشده، ثانیاً اصول فقه اهل سنت مشکلات ذاتی مهمی داره که اون مشکلات به اصول نحو هم منتقل شده. بیشتر حرفم ناظر به الاقتراح سیوطیه. ابن جنی شیعه بوده. نمی‌گیم این اصول نحو بده یا غلطه. نه. می‌خوام بگم همین قدری که هست لازم هست ولی اصلاً کافی نیست. خیلی نقص داره. ما با مبانی اصولی شیعه می‌تونیم اصول نحو رو قوی تر و عمیق ترش کنیم. می‌تونیم اصول نحو عمیق، قوی و متعالی می‌تونیم داشته باشیم. ناظر به مبانی (نه مسائل) اصول فقه شیعه. برخی ناظر به مسائل فقهی مطالبی رو بیان می‌کنند. همه‌ی اینها برای کسی لازمه که بخواد به اون اجتهاد مطلق تو ادبیات برسه. که شاید این سطح برای تعداد اندکی از طلبه‌ها لازم باشه.

سطح دیگه از اجتهاد در ادبیات برای کار عمیق هست که ما بهش می‌گیم **اجتهاد قرآنی**. یعنی چه برای مفسر شدن و چه برای فقیه شده به معنای عالی کلمه، این سطح لازمه. البته این یک حدی و شمه‌ای از اجتهاد مطلق رو هم داره. ولی جهت‌گیری و سمت و سویش یه طور دیگه است.

ما یک سنخ اجتهاد تو ادبیات عرب داریم که ناظر خاص به آیات و روایات، یعنی فرد یک قرآن‌شناس عمیقِ دقیقه می‌شه مثل علامه طباطبایی، ایشان در ادبیات خیلی قوی بود ولی ادیب به معنای مرسوم کلمه نبود ولی مجتهد در ادبیات دینی، زبان عربی ناظر به آیات و روایات بود. این کار لزوماً برای سه سال اول نیست بلکه باید به صورت پرونده‌ی بازی باشه که ذیل علوم فقه، اصول و تفسیر، براش برنامه داشته باشید و این مطلب رو بهتر درک می‌کنید که این اجتهاد کارهایی لازم داره. به

خاطر همین خواستیم اجتهاد رو در پایه سوم پررنگ ترش کنیم. به خاطر همین پایه سوم رو گذاشتیم برای ادبیات قرآنی. پایه ی سوم دروازه ی ورود شما به اجتهاد در ادبیات قرآنی است. اونجا اون توضیحاتی که ذیل ادبیات قرآنی و روش تحصیل پایه سوم دادیم همش برای اینه. ما سعی کردیم در بحث مغنی شما رو بندازیم توی سیر اعراب القرآن ها، معانی القرآن ها و مخصوص تفاسیر ادبی (تفسیر کشاف، ابوحیان،) این می شه یک بخشی از کار. پایه ی چهارم که اومدین چون اصول می خونید یک بخش دیگه ای از اجتهاد در ادبیات جلو می ره چون یک بخش مهمی از اصول بحث الفاظ هست. در تفسیر یک بعد دیگه. در علوم دیگه ابعاد دیگه.

انس ادبی با متون دینی؛

که باید براش برنامه داشته باشید. جنبه ادبی مد نظر ما است. با متن هایی مثل نهج البلاغه و صحیفه سجادهیه. انس با اشعار برای ما حداقل الان اولویت نداره. چیزی که برای ما مهمه انس ادبی با قرآن و روایاته. ما دو دسته روایات داریم. یک دسته که زبانش فاخره. و یک دسته از روایات که سطح فاخر بودنش کمتر از ادعیه هست.

حاشیه: در بحث نقل به معنا؛ از فضای سنی آمده. اما اکثر احادیث شیعه اینگونه نیست. اونها حدیث سوزی داشتند و فقط پیامبر رو داشتند ولی ما ائمه علیهم السلام رو داشتیم. باید تاریخ احادیث رو مطالعه کنید. راهبرد ائمه علیهم السلام برای بعد از خودشون چی بوده. رهبری فرهنگی، رهبری علمی، رهبری سیاسی و ...

در روایات به طور خاص اولویت با نهج البلاغه هست. کلام ایشون رو جدی بگیرید. چه ادعیه و چه نهج البلاغه و سایر روایاتی که از ایشون هست.

در مرحله ی بعد صحیفه ی سجاده، در مرحله بعد ادعیه ای که از ائمه هست یا اشعاری که از ایشون هست. کتاب **در الثمین** اشعار معصومین علیهم السلام رو جمع کرده.

مهم اینه که برنامه ی منسجم داشته باشید.

مثلا برای لغات قرآن برنامه بگذارید و حفظ کنید. این یک نوع انس گرفتنه. یه کار دیگه روان خوانیه. اعراب قرآن رو بردارید ببینید می تونید بخونید یا نه. اول صحیح خوانی، بعد روان خوانی و بعدش روان خوانی در عین درک معنا.

تجزیه و ترکیب؛

تجزیه و ترکیب هم سطوحی داره و هم انواعی داره. بعضی در کثرت وجوه سازی کار می کنند. این لازمه. ذهن رو جوّال می کنه. تو تجزیه و ترکیب مرسوم این کار رو می کنند. پیاده کردن اون چیزی که در ادبیات خوندید.

بعضی ها تجزیه و ترکیب جامع انجام می دن. یعنی علاوه بر صرفی و نحوی، لغوی بلاغی هم بررسی می کنند. سوره ی حمد بهترین جا برای این کاره. چون اکثر مفسرین مفصل بهش پرداختند. یه مدل کار هم استظهار معنا است. و از بین احتمالات، احتمال نزدیک تر رو به مراد متکلم پیدا کنیم. البته این ها نیاز به مبانی داره. این ها باید یک پرونده ی باز باشه که تا پایه های بعدی ادامه پیدا کنه.

سطوحش هم متفاوت. سطح اول ساده هست. سطح دیگه تجزیه و ترکیب پیشرفته است و به کلیات بسنده نمی کنه و میاد عمق ها رو پیاده می کنه. مثل بررسی عطف بیان یا بدل کل از کل که مشخص بشه دقیق کدوم هست.

سطح سوم هم مد نظر من هست که اسمشو می دارم بحث آزاد ادبی. یعنی کسی که سطح تجزیه و ترکیب ساده و پیشرفته رو گذروند بره پیش یه استاد، مثلاً سوره ی حمد رو بذاره وسط بحث آزاد ادبی کنه. این باعث باز شدن نطق ادبی شما می شه. حتما اون کلاس باید مباحثه ای باشه و چالشی. اگر استادی پیدا نشد می تونید کسی که بین شما قوی تره رو به عنوان استاد قرار بدین.

تحلیل ادبی و استظهار لایه های متون مقدس؛

به یک معنا همون چیزیه که توی اجتهاد قرآنی باید انجام بگیره ولی یه مجموعه کار هم برای این انجام بدین. مثلاً یه سری مباحث هست پراکنده توی اصول، توی تفسیر و جاهای دیگه که باید جمع بشه. مثلاً اصول نحو روش اجتهاد مطلق بود. این کار هم وزن اصول نحو در اجتهاد مطلق هست در اجتهاد قرآنی. یعنی در اجتهاد مطلق کارهایی برای اصول نحو انجام می شد، در اجتهاد قرآنی باید کارهایی برای تحلیل ادبی و استظهار لایه های متون مقدس انجام بشه.

اینو جدا عرض می کنم چون این خودش لازمه یه علم بشه. نه لزوماً یک علم جدا از سایر علوم ادبی اما یک سری مباحثی که دارای نظام پیوسته باشند و شما رو به اهدافتون برسوند. مثلاً قرینه پژوهی، اسمشو علم بذاریم هرچی بذاریم، این خودش یک فصل مهمی تو اینجا است. قرینه ی سیاق و ... انواع دلالت ها.

مطابقی، تضمینی. یعنی یه تیکش تو منطقه، یه تیکش تو اصوله یا تیکش تو مقدمات بعضی تفاسیره، ... این ها باید جمع بشه، یه الگوریتم فهم عمیق قرآن به شما بده که به شما بگه اول اینجا بعد اینجا و... رو بخون. این باید به صورت یک پرونده ی باز باشه که روش کار بشه و تمام سرریز تمام علوم ادبی و تمام مسائل مرتبط ادبی که در علوم غیرادبی وجود داره، مثل مباحث الفاظ اصول، الفاظ منطق و .. که به روش فهم عمیق متون مقدس برسید.

کتاب آقای عشایری، تحلیل ادبی نهج البلاغه و صحیفه ی سجادیه یه تلاش اولیه تو این کاره. این باید روشمند باشه. و بشه مستقل روش کار کرد. این یک جا شدن این مباحث پراکنده با این هدفه که ما بتونیم زوایا و خفایا و ابعاد روش های استظهار لایه های مختلف متون مقدس رو بتونیم به دست بیاریم. این ها بعضیا نیاز داره که علوم جلوتر رو ببینید. اصول رو ببینید، فقه رو ببینید.

پرونده های ادبی رو نبندید، با اساتید ادبیات در ارتباط باشید، مباحثه بگذارید. تو تابستان برنامه بگذارید، برنامه ی تحقیق بگذارید. ان شاء الله به تدریس برسید.

لغت؛

ما یک کار علمی تو کار لغت داریم یک کار مصداقی. یک قواعد لغت داریم و مصادیق لغت داریم. مصادیق لغت یعنی اینکه انس با لغات قرآن، نهج البلاغه و روایات داشته باشید. و لغت به معنای عامش. که عام برای کسی است که می خواهد ادیب به معنای مطلقش بشود. چون ما منظورمون ادیب به معنای قرآنیه اینا مد نظرمون هست.

برای کار روی لغات خاص قرآن و روایات کتاب خوب زیاد هست، لغات مشکل قرآن، تحلیل لغات قرآن هست. کتاب هایی که در دسته غریب القرآن و غریب الحدیث قرار دارند. یه سری لغت نامه

های عمومی داریم مثل **لسان، تاج العروس** و ... جمع و استقرای معانی رو انجام دادند. **اساس البلاغه** ی زمخشری داریم که استعمالات حقیقی و مجازی رو جدا کرده، یا **مقاییس** داریم که مقایس متعدد رو به یک معنا برگرونده، **فروغ اللغة** های متعدد داریم که واژه هایی که هم سویی معنایی دارند را جدا کرده. این ها لغت نامه های عمومی با سبک های مختلف هست. ولی یه دسته لغت نامه داریم، لغت نامه های قرآنی روایی که اسمشون هست **غریب القرآن و غریب الحدیث**.

چندتا کتاب هست هم در زمینه ی علم لغت و هم مصداق های لغوی؛

درامدی بر دانش لغت عربی؛ محمد حسن ربّانی (از علمای مشهد)؛ جامعه المصطفی؛ کتاب مفصلی که مباحث مختلف درباره ی لغت رو تو این کتاب جمع کرده. تاریخ لغت، اصطلاحات لغوی، بررسی اضداد و کتاب جامع در علم لغته. لغت نظری.

مجمع البحرين کتاب جدی و اصلی درباره غریب القرآن و غریب الحدیث هست. شیعه در این زمینه کم کار کرده.

درامدی بر لغت شناسی؛ مرکز تدوین متون حوزه؛ تاریخچه ی لغت، اصطلاحات لغوی، آشنایی با معاجم مختلفه، سبک های معاجم لغوی، بخش دومی هم داره که راه های استخراج لغت از معاجم هست که کاربردی و این قسمت رو آقای ملکی نهایندی نوشته، ایت کتاب آموزشی تر و کوچیک تره. آقای ملکی نهایندی خودش کتاب دیگه ای داره به اسم **آموزش مفردات، ملکی نهایندی، نشر وثوق**.

درامدی بر دانش مفردات قرآن، سید محمود طیب حسینی، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه؛ این کتاب مباحث نظری رو توی یک بخش آورده، بخش دومی هم داره که چنتا لغت رو بررسی عملی کرده. مثلاً یک کلمه ای که بررسی کرده کلمه ی ظنّ هست.

علاوه بر این کتاب ها که معرفی شد در کتاب هایی که مربوط به تاریخ علوم قرآنی می تونید لیست غریب القرآن ها و غریب الحدیث ها رو ببینید.

درامدی بر تاریخ علوم قرآنی، محمد تقی بیدگلی، انتشارات دانشگاه قم؛ فصل نهمش اصلاً مربوط به غریب القرآن ها است.

علاوه بر دسته ی غریب القرآن ها یه دسته تراث داریم به نام **وجه و نظایر در قرآن**، نه اشباه و نظایر ها (که سیوطی داره)، اشباه و نظایر برای فقه بوده که سیوطی به تقلید از فقه یه اشباه و نظایر نوشته. یه سری وجه و نظایر از قرن اول و دوم داریم تا الان. وجه و نظایر کاملاً مربوط به لغات قرآن هست. بررسی زبان شناختی وجه و نظایر در قرآن کریم، آستان قدس، به نشر.

توی لغت، این کارها، کارهی مقدماتیه. یک بحث های لغوی عام داریم که شامل شناختن معاجم و ... می شه، یه سری بحث های ویژه ی قرآنی داریم که عرض کردیم. یک بحث دیگه اینه که برید سراغ **اجتهاد در لغت قرآنی**. نه اجتهاد به معنای عام. باز دو سطح از اجتهاد داریم، اجتهاد مطلق در لغت

که به دامنه ی وسیعی از اطلاعات نیاز داره. ولی چیزی که برای اون ۲۰ یا ۳۰ درصد که می خوان اجتهادی کار کنند لازمه اجتهاد قرآنی در لغته. که روش و فرایند خودشو داره.

یک کتاب خوب تو این زمینه کتاب **الموسوعه القرآنیة الکبری، المعجم، فی فقه اللغة القرآن و سر بلاغته، آستان قدس رضوی**، است که در زمینه اجتهاد در لغت قرآنی کار بی نظیره.

مثلا برای ماده ی همزه و باء و واو ... اومده گفته چندبار تو قرآن اومده، چجوری اومده، با چه مشتقاتی اومده و ... قشنگ یک پرونده کامل برای اجتهاد در لغات قرآنی برای شما باز کرده. بعد اومده در نصوص لغوی و بعد نصوص تفسیری که درباره ی این لغت هر کدام چی گفتن.

ترجمه؛

در ترجمه هم باید کار جدی بکنید. شما به عمق زبان غیر مادری نمی رسید مگر این که تفاوت ها و شباهت های اون با زبان مادریتون رو خوب متوجه شده باشید، تا بتونید اون زبان رو مثل زبان مادری خودتون بفهمید.

یک کار خوب در این زمینه، کار توی ترجمه هست. لازمش اینه که یه کار جدی تو زبان فارسی انجام بدی و بعد روی ترجمه. تو فارسی مثلا کتاب هایی که تو زمینه ی دستور زبان هست رو بخونید. مثلا کتاب **دستور زبان، انوری و گیوی، نشر فاطمی**. یا همین کتاب های دستور زبان فارسی دبیرستان رشته انسانی می تونه زبان فارسی تونو تقویت کنه.

توی ترجمه؛ فن ترجمه، دکتر یحیی معروف، انتشارات سمت، فن ترجمه، ناظمیان، پیام نور.

دو کتاب ویژه تره؛

درسنامه ی ترجمه بلاغی، طرحی نو در آموزش بهترین ترجمه ی متون عربی، سعی کرده بگه ترجمه ی مطلوب چیست؟ ترجمه ی مطلوب ترجمه ی بلاغی است. یه سری راهکارها رو گفته و یه سری مثال ها رو آورده. به نظر بنده این نقص داره. و بهترین ترجمه ترجمه ی بلاغی اصولی است اگر بخواهیم اسم بگذاریم.

کتاب دیگه، روش شناسی ترجمه ی قرآن کریم، انتشارات حوزه و دانشگاه. که به روش های ترجمه ی قرآن و مبانی، اصولش، منابعش، فرایندش و آسیب شناسی اش و ... پرداخته.

بحث ما اجتهاد در ادبیات قرآنی بود، که ترجمه هم باید به اون سمت بره.

بلاغت موجود تا بلاغت مطلوب؛ فصاحت و بلاغت

Monday, February 5, 2018

2:15 AM

مباحث امروز بر محور مقاله ی «از بلاغت موجود تا بلاغت مطلوب» هست.

علم بلاغت در حوزه مشکلی داره که علم دیگه ای تو حوزه این مشکل رو نداره. اونم اینه که علم بلاغت از جهت تاریخی تو کتب درسی رسمی کار مفصل جدی توش کمتر انجام شده. کتاب درسی و تراش مخصوص علم بلاغت لیست بلند بالایی نداره بر خلاف صرف و نحو. داستان رشد و شکل گیریش و اون چیزی که به ما رسیده داستان متفاوتی داره. اگر علم بلاغت مثل منطق بود و مثلاً اول توی یک ترم باهاش آشنا می شدید شاید مشکل آموزشی اش حل می شد.

تولد علم نحو از زمان امام علی علیه السلام هست که متوفی ۴۰ ه.ق هستند و علم بلاغت به صورت رسمی در دوره ی عبدالقاهر جرجانی متوفی ۴۷۱ ه.ق، تو این فاصله که قرآن بود، ادبیات بود، تو این ۴۰۰ سال چی شده؟ یعنی عبدالقاهر یکدفعه بلاغت رو کشف کرد؟

چی شد صرف و نحو از سال های اول هجرت شکل گرفته و بلاغت ۴۰۰ سال بعد؟ این ریشه ی همه ی مشکلاته که عرض می کنم. تو کلاس های روش تحصیل این ها رو باز می کنم.

اون دغدغه ای که عبدالقاهر رو کشوند که علم بلاغت رو به عنوان یک علم مستقل معرفی کنه چی بود؟ این دغدغه تبیین اعجاز ادبی قرآن بود. این با دغدغه ی نحو که جلوگیری از خطاهای زبانی هست فرق داره. دغدغه از یک سطح عمومی به یک اوج رسید.

اگه قواعد نحوی رو درست به کار ببرید می گن درست صحبت کردید. ولی بلاغت فقط برای قشنگ شدن زبانه؟

عبارت متن خطیب قزوینی توی مطوّل؛ قبل از مقدمه درباره ی علم بلاغت می گه؛ کاری که کرده رو توضیح می ده. ... یه جایی می گه: به علم بلاغته که دقائق عربی و اسرارش فهمیده می شه و پرده از وجوه اعجاز جنبه های ادبی قرآن کنار می ره.

علمی که بتونه اعجاز ادبی قرآن رو تبیین کنه.

در زبان عربی بالاتر از شعرا زبان ائمه علیه السلام رو داریم و بالاتر از اون زبان قرآن رو داریم. این تعریف از بلاغت خیلی انتظار از اون رو بالا می بره. وقتی وارد این علم می شی می بینی این هدف مقدس کمرنگ می شه. این توضیحاتی داره. اینکه چی شد تو طول تاریخ بلاغت که این اتفاق افتاد. می خوایم بگیم چرا این هدف گم شد.

وقتی افراد اصلی که در زمینه ی دغدغه های بلاغی کار کردند و قبل از عبدالقاهر بودند رو بررسی می کنی می بینی که یا روی همش کار نکردند یا پراکنده بوده. عبدالقاهر دوتا کتاب اصلی می نویسه، یکی دلائل الاعجاز که اصلی ترین کتابش هست، هم از نظر حجم و هم از جهت محتوی. دلائل یعنی نشانه ها دیگه. این تبیین اعجاز که دغدغه ی عبدالقاهر بوده تو کتابای بعدی کمرنگ شده. چی شد که کمرنگ شد؟ اصلی ترین فردی که بعد از عبدالقاهر می شه نام برد سکاکیه که مفتاح العلوم داره که سه بخشه. صرف و نحو و بلاغت. خیلی زحمت کشید. خیلی سعی کرد بلاغت رو قاعده مند کنه. انقدر تو این مسئله پیش رفت که اون روح کار نحو وارد بلاغت هم شد. روح کار بلاغت طوری نیست که در چند قاعده ی حصر شده بگنجه. بعد از سکاکی خطیب مطالب بلاغت سکاکی رو که نحو زده شده بود تو تلخیص المفتاح (تلخیص) خلاصه و منسجم کرد. بعد تفتازانی اومد اینو تلخیص رو شرح

کرد شد مطوّل بعد مطوّل رو تلخیص کرد شد مختصر که کتاب درسیه. کلا این زمان حدود ۳۰۰ سال طول کشید. بلاغت هم دیر منسجم شد و هم زود منحرف شد.

بلاغت موجود بیشتر از این که متأثر از عبدالقاهر و دغدغه هاش باشه بیشتر متأثر از سگاکي و اون نحو زدگيه.

جواهر البلاغه خیلی قاعده وار و الف ب ج د هست و برای هر مورد یه مثال آورده. منظور این نیست که جواهر و مختصر و مطوّل رو باید کنار گذاشت. نه. قطعاً لازمه. البته با نکاتی که تو روش تحصیل گفته می شه. بلکه کافی نیست.

دغدغه ی اصلی در بلاغت کمرنگ شد ولی در تفسیر قرآن و روایات مسیرشو ادامه داد. خیلی از پیشرفت های بلاغت در دل تفسیر قرآن و روایات به وجود اومده. مثل تفسیر المیزان و تفسیر کشاف. یا شرح سید علی خان مدنی بر صحیفه ی سجادیه یا شرح بر نهج البلاغه. ولی این پیشرفت بلاغت بیرون نیومد. برای تحصیل بلاغت مطلوب فقط تحصیل کتاب های بلاغت مرسوم نیست.

بلاغت موجود به سمتی رفته که تو قدم های اولیه هست و ما باید خوب بلاغت رو یاد بگیریم و خیلی بیشتر روش کار کنیم. تبیین اعجاز قرآن فقط جنبه ی سلبی نداره، بلکه اعجازیه که بتونم لایه های عمیق آیات قرآن رو بفهمم و به خدا نسب بدهم و بر من حجت بشه. می شه اینها رو روش صحبت کرد و نتیجه ی فقهی برای عملی در جامعه گرفت.

بلاغت موجود به سمت و سویی رفته که عملاً جای خالیش توی فهم قرآن و فهم نهج البلاغه و صحیفه سجادیه حس می شه. بزرگان فقه می گن که قرآن تو فقه حضور کمرنگی داره. یک علتش اینه که ما علم متناسب با فهم کلام خدا که در اوج است رو نداریم.

تناسب محتوی با لفظ یکی از ویژگی های متکلمان بلیغه. یکی از نکات علم بلاغت در هر زبانی اینه که وقتی می خواهی اونو آموزش بدی مخاطبانی که آشنا با متون بلاغی نیستند همش انتظارات صرفی نحوی دارند. همونجور که تفتازانی گفته صرف و نحو و لغت یه لایه از زبان رو بررسی می کنه، لایه ای که اگر اونو رعایت نکنی کلام غلط می شه و عرف اینو می فهمه. ولی در بلاغت هم به کاربردنش و هم فهمش لزوماً عرفی نیست. کسی می فهمه که انس با متون بلیغ داشته باشه. همون چیزی که تعبیر به ذوق می شه. متأسفانه ذوق رو به عشقی بودن معنا می کنند. ذوق یعنی چشیدن. در هر زبان کسانی هستند که هم می فهمن و هم به کار می برن. یا حداقل می فهمن. لایه های عمیق تر هر کلام متناسب با این دسته از فهمنده ها است. اعجاز قرآن اینه که تا یه حدی رو همه می فهمن و حد عمیق تری از اون رو یه سری افراد می فهمن. فعلاً می خوام شما رو حساس کنم به اینکه بلاغتی که دارید می خونید ببینید اعجاز بلاغی قرآن از کجاست و ورود و خروجشو ببینید.

توصیه ی اولم اینه که تو تعطیلات خیلی فشرده بلاغت رو بخونید حتی بلاغت رو فارسی بخونید. از همین کتاب مرکز متون برای آقای فتوحی چاپ شده. اگه بشه به صورت فشرده با یه استاد بخونید که خیلی خوبه. در حدی که دغدغه ی بلاغت دستتون بیاد.

مثلاً تعریفی که از فصاحت و بلاغت در کتاب های درسی هست از بعد از سکاکی اومده. اون دغدغه ی قرآنی توش کجاست؟ اون فصاحت و بلاغت قرآن رو می خواستیم تو یه علمی تبیین کنیم که شد

مثلاً اسرار البلاغه ی عبدالقاهر. خب باید این علم اون مولفه های تبیین اعجاز قرآن رو داشته باشه. بعد از سکاکی تعریف علم بلاغت به این سمت رفته که لغتاً یک معنی و اصطلاحاً یک معنی داره. به شرطی که از نظر بین معنای لغوی و اصطلاحی خندق وجود نداشته باشه. یعنی همون معنایی که عرب لغتاً از اعجاز فصاحتی بلاغی قرآن می فهمید همون مولفه ها در تعریف اصطلاحی وجود داشته باشه. که این بشه سنگ بنای بلاغت من. سکاکی این تعریف اصطلاحی رو از کجا آورد؟

آیه ی ۶۳ سوره نساء: «قل لهم فی انفسهم قولاً بلیغاً»؛ زمخشری: «قولاً بلیغاً» ای: موثراً فی قلوبهم. دیگران هم نظراتی داده اند.

برید توی آیات و روایات ببینید درباره ی فصاحت و بلاغت چی اومده. میزان الحکمه یه فصل تو این موضوع داره. جلد دوم ص ۱۵.

حضرت علی علیه السلام: بلاغت آن است که به گفتار روان و به فهم آسان باشد.

حضرت علی علیه السلام: بلاغت آن است که پاسخ دهی بدون کندی و درست بگویی بدون خطا.

حضرت علی علیه السلام: هر کس سخن را باز و بسته کند این بلاغت است.

حضرت علی علیه السلام: بلیغ ترین سخن آن است که مقصود را به راحتی برساند و ایجاز نیکو داشته باشد.

از امام صادق علیه السلام درباره ی بلاغت سوال شد: کسی که مطلبی رو بدون گفتارش درباره ی او کوتاه می شه ... بلیغ است چون با کمترین زحمت مقصود خود را می رساند.

این همه روایت درباره ی فصاحت و بلاغت برای قرآنه. یه بحث تو تاریخ نحو اینه که اصلا قرآن چطور علم نحو رو به جوشش در آورد. قبل از اسلام هم زبان عرب بود اما چی شد که قرآن سرچشمه ی جوشش زبان عربی شد؟ خود قرآن ریشه اون حرفه. انقدر فصیح و بلیغه که می گه اگه می تونی مثل من صحبت کن. این دغدغه که این فصاحت و بلاغت چگونه هست تا قبل از سکاکی هست و بزرگان رساله ها دارند ولی سکاکی فصاحت و بلاغت رو متفاوت تعریف کرد. خیلی معلوم نیست اون چیزی که سکاکی گفته از دل اون واقعیت فصاحت و بلاغت در اومده باشه. سکاکی می خواست مثل صرف و نحو فصاحت و بلاغت رو قاعده مند کنه. صرف و نحو به خاطر طبیعتشون قاعده مند هستند اما روح فصاحت و بلاغت طوریه که اگه قاعده مند بشه حصر می شه و دچار قاعده زدگی می شه.

رو تاریخ فصاحت و بلاغت قبل از سکاکی کار کنید.

فرق فصاحت و بلاغت چیه؟

فرق حکمت با فصاحت و بلاغت چیه؟

می تونید تو ادبیات فارسی هم کار کنید.

شیوایی؟ قرائی؟ شفاف بودن کلام؟ رسا؟

مسائل بلاغی هامة. محمد فاضلی. نشر سمت با همکاری دانشگاه فردوسی مشهد.

تو همین فضای بلاغت موجوده ولی سعی کرده تا حدی از عبدالقاهر هم استفاده کنه. واقعا کتاب قویه.

معجم الاصطلاحات البلاغیه و تطورها، احمد مطلوب؟ یه کتاب دیگه هم داره. کتابهایی که سیر

تاریخی این اصطلاحات رو بررسی کرده باشه.

این فصاحت و بلاغت غلط نیست ولی انحصارش غلطه.

نهج البلاغه و صحیفه رو با نگاه زبانی بخونید. دقت های زبانی داشته باشید. عادت کنید به لفظ قرآن و روایات و نهج البلاغه و صحیفه سجادیه حساس بشید. تفسیرهای بلاغی رو ببینید. توالمیزان پراکنده هست.

سید علی خان مدنی ریاض السالکین شرح صحیفه. شرح های نهج البلاغه. با اینها انس بگیرید با نگاه بلاغی.

کجاهای این کتاب های رو بخونید که سختی اش کم شه؟ کتاب هست از جناب استاد محمد عشایری منفرد، **معناشناسی بلاغی قرآن**، درسنامه بلاغت کاربردی ۱، چاپ جامعه الزهرا سلام الله علیه. مهمترین کار ایشون اینه که عمرشونو گذاشتن توالمیزان و شرح ها و تفسیر هایی که رویکرد زبانی و بلاغی وجود دارند جمع کردند و نظم و ترتیبی دادند.

اول مباحث مقدماتی این کتاب رو بخونید. **بلاغت دانشی که از نو باید شناخت**. خیلی با دقت اینو بخونید. حرف این کتاب اینه که بلاغت موجود لازمه اما کافی نیست و دلیل فاصله گرفتنشو می گه.

به طور طبیعی ایشان باید می رفتن تمام ترائی که در این زمینه هست رو می دیدن اما چرا به این کار اکتفا نکرد و رفت سراغ قرآن و تفاسیر و تفاسیر روایات؟ چون علم بلاغت هم دیر متولد شد و هم زود تموم شد انگار.

علت تغییر مسیر بلاغت آلی بودن این علمه. یعنی قرار بوده برای علوم دیگه به درد بخوره. علامه تو المیزان وسط تفسیر اومده کار بلاغی کرده.

بلاغت تو علم اصول و علم تفسیرتون خیلی اثر داره. روش فهم آیات و روایات از جنبه خودشه. هر چه قوی تر باشید در تفسیر هم قوی ترید. آیا منظور بلاغت موجوده؟ بلاغتی که اون دغدغه ی بلاغی قرآن رو داره. و ادامه اش تو تفسیر هست.

دغدغه ی علم اصول مباحث الفاظه. دغدغه ی این بخش اینه که روش فهم دین در مباحث لفظی چگونه است؟ در یه بخشی اش علم بلاغت مطلوب خیلی بدرد بخوره.

یه سری معتقدند بلاغت همین بلاغت موجوده بعضی از معاصرین عرب هم معتقدند بلاغت موجود اصلا مفید نیست و کنار گذاشتن. ما معتقدیم که بلاغت موجود لازمه اما کافی نیست.

بلاغت موجود تا بلاغت مطلوب؛ تعریف و تبویب مطلوب بلاغت و علم معانی

Monday, February 5, 2018

2:15 AM

خطیب قزوینی توی مطوّل درباره ی علم بلاغت می گه؛ تنها علمی تو ادب عربیه که با اون می شه دقائق عربی و اسرارش فهمیده می شه. چون قرآن در اوج ادبیه.

بلاغت موجود لازم هست ولی کافی نیست.

یک مطلب تعریف فصاحت و بلاغت بود.

از مقدمه ی کتاب معناشناسی بلاغی قرآن شروع می کنم؛ این کتاب می تونه شما رو تو مسیر بلاغت موجود تا بلاغت مطلوب می گذاره.

باید روی تعریف علم معانی کار کنیم. با تمرکز روی غرض و معنای ثانویه که علم معانی داره با این محور داره تعریف می شه.

موضوع دیگه تبویب علم معانیه که در علم حاضر می گن که ۸ باب هست.

هدف از تعریف علوم بلاغی به شکل خط کشی شده ی بعد از سگّاکي که به بیان معانی و بیان و بدیع با تعریف های جدا خوبه ولی به شرطی که ساختگی نباشه. این جدا سازی در علم بیان با مشکل بر می خوره.

دغدغه ی علم بلاغت حول محور کشف لایه ی های عمیق معنا و زیبایی است.

یک سنخ کار دریافت معنای پنهان کلامه.

یک سنخ کار که مرسوم شده به زیبا گفتن کلام. زیبا گفتن لزوماً معنای پنهان توش نیست. اینطور بگیم زیبا گفتن برای اثر گذاری و به حرکت در آوردن هست. این زیبا و اثر گذاری در زبان طوری باشه که تو ایمان بیاری و در وجود اثر بذاره اقتضاش اینه که این اثر گذاری توی کلام باشه.

به نظر می رسه ذیل اون بلاغت مطلوب دو دسته مباحث وجود داره؛ یکی از سنخ معنا و دانش و معرفته و یکی از سنخ زیبایی و تاثیر گذاریه. یکی اثر دانشی داره که می شه بحث های معناشناسی و معرفتی و یکی اثر گرایشی و انگیزشی داره. این دو مسئله اثر مهمی رو هدف حوزه که فهم عمق دین هست می ذاره. حالا باید ببینیم این کجای اون هدف حوزه هستیم و بفهمیم چگونه باید بخونیم.

پس بلاغت رو باید با هدف فهم عمق دین برای اقامه ی عمق دین بخونیم. یه جنبه ی بلاغت جنبه ی معرفتی داره که ربط داره به فهم عمق دین و یه جنبه ی گرایشی داره برای اقامه ی عمق دین. این دو مکمل هم اند. نمی خوام نظر نهایی بدم ولی به نظر اون بلاغت مطلوب دو باب داره. باب معناشناسی و باب زیباشناسی به معنای مولفه هایی که روی حرکت اثر می گذارد. علم معانی بیشتر جنبه ی معناشناسانه هست و بیان و بدیع خیلی به سمت انگیزشی و گرایشی و زیباشناسی رفته اما ...

کتاب استاد عشایری معناشناسی بلاغی در قرآن که جلد دومی هم داره که به زیباشناسی بلاغی قرآن باید پردازده. زیبا به همین معنا که گفتیم. حتی می شه به مباحث بیان و بدیع با نگاه معناشناسانه نگاه کرد و به علم معانی با دید زیباشناسانه بررسی کرد.

مثلا حضرت زینب سلام الله علیها در خطبه ای توی کوفه خوندند از آیات قرآن استفاده کردند. بلاغت موجود می گه حضرت زینب از صنعت اقتباس استفاده کردند. از علم بدیع. ولی با همین دیدی که الان کسب کردید می تونید بگید که غرضشون از این کار چی بود؟ خیلی از معانی پشت این کار هست. چنتا چیز رو حضرت می خواستن بگن ما خارجی و خارج از دین نیستیم از قرآن دارم استدلال می کنم من روزی اینجا معلم قرآن بودم من همونم.

بحث اول فصاحت و بلاغت بود. تو مکتب سگاکي اول اومدن این علم رو به سه تا علم تقسیم کردند بعد برای تبیین و توجیه این که ما چرا بلاغت رو به سه تا علم تقسیم کردیم، فصاحت و بلاغت رو تعریف کردند.

درسته داریم کار سگاکي رو نقد می کنیم ولی اصلا به این معنا نیست که کارش غلط بوده و باید کنار گذاشته بشه. توی ۱۰۰ سال اخیر جهان عرب به خصوص مصر به خاطر غرب زدگی در ادبیات، جریانی راه افتاد که بهش نو اندیشی در نحو و نو اندیشی در بلاغت می گن. اونها به شدت سگاکي و مکتبش و طرفدارانش رو می کوبند. در فضاهای دانشگاهی. اینها گفتن بعد از سگاکي اصلا بلاغت مرد. بلاغت علم نیست اصلا نباید علم باشد چون ذوقی است. باید بگی بلاغت مهارته. اینها فراموش کردند که بستر تولد بلاغت در اسلام با بستر تولد بلاغت در غرب متفاوت.

چطور لغت و صرف و نحو و بلاغت جمع می شه و ما رو به فهم قرآن می رسونه؟ این خودش یه علمه که ما اسمشو گذاشتیم استظهار.

تو کتاب استاد عشایری در ص ۵۰ تعریف کلیدی معانی رو فرمودند؛ هنوز هم در کتاب های بلاغی موضوع دانش بلاغت - که اینجا منظور معانیه - کلام عربی از حیث دلالت بر معانی ثانوی معرفی می شود، - همین تعریف موجود - در پاورقی آوردن: در کتاب تلخیص المفتاح در تعریف علم معانی آمده است، پیدا است که خطیب قزوینی از موضوعیت کلام بلیغ برای دانش بلاغت غفلت کرده و گمان کرده مطلق کلام عربی حتی اگر غیر بلیغ باشد موضوع علم بلاغت است. این یعنی یک نکته از تعریف علم معانی گم شده.

گفتیم تو بلاغت با عرف مردم عرب کار نداریم فقط، با قله های زبان عرب کار داریم. تو بلاغت بلیغ بودن متکلم محوره. به خاطر همین می گیم لغت مواد محور صرف کلمه محور نحو کلام محور و بلاغت متکلم محوره. با تسامح. حتی در تعریف سکاکی به این نکته توجه شده. ما به روح علم کار داریم.

معنای ثانویه در مقابل معنای اولیه هست. لفظ غرض با معنای ثانویه یکی هست یا فرق می کنه؟

این غرض با فایده چه فرقی می کنه؟

تو مغنی بحثی داریم، فرق معنا از داعی، که ابن هشام اینو تو دو جا آورده. یکیش که خیلی مهمه تنبیه آخر «او» هست. که تو کتابش اینو اشاراب نکرده. چی شده؟ یه نظر اینه که ابن هشام اینو بعدا اضافه کرده. تو «قد» هم اینو اشاره کرده.

یه کتاب به این موضوع پرداخته. کتاب **سلسبیل** تفسیر سوره ی انسان. نشر اسوه.

حالا فرق غرض با داعی چیه؟

آیا غرض که تو بلاغت می گیم فرقی با معنا و داعی که تو مغنی می گیم چیه؟

تبویب علم معانی؛

باید بررسی کرد که اصلا با چه ملاکی در ۸ باب دسته بندی کرده و جایی که گفته یا اینه یا اینه یا این، اصلا حصر عقلی نیست. اصلا چیزای جدا از همه. اینها به صورت تاریخی اومدن اینا رو جمع کردن و تو ۸ باب جا دادن بعد خواستن حصر عقلی بسازن.

حالا سوال پیش میاد که غیر از اینا چیه؟ آیا هرچی لازم بوده که در علم معانی بیاد اینجا اومده؟ این ما رو به دریایی از مسائل بحث نشده در علم معانی می رسونه که به خاطر این حصر عقلی محدود شده. می بینی خیلی چیزها هست که اینجا بحث نشده. از کجا می گم؟ از بررسی تفسیر.

تراث بلاغت تراث رسمی عنوان دار نیست که مثلا بگن این صدتا کتاب تو این زمینه نوشته شده. یه سری تراث بلاغت هست که بهش می گیم تراث نامرئی. علم بلاغت تو دل یه سری علوم دیگه رشد کرد به جای اینکه در بستر تراث اصلی خودش رشد کنه و بیشتر از همه تفسیر قرآن، تفسیر نهج البلاغه، تفسیر صحیفه سجادیه بود. مثلا علامه دیده برای تبیین یه موضوعی نیاز به ابزاری در بلاغت داره و این موضوع تو بلاغت موجود نبوده. اومده این موضوع بلاغی رو اول تبیین کرده تا بتونه اون موضوع تفسیری رو تبیین کنه. اما علامه کتاب بلاغی جدا نداره.

ما باید بگردیم اون تراث مخفی رو از دل کتابای دیگه جمع کنیم.

بلاغت ته نداره به طور خاص توی زبان عربی. زایش مداوم زبان. تو صرف و نحو اینجوری نیست.

قواعد بلاغت رو ما اختراع نمی کنیم. ما کشف می کنیم.

پس ما در راستای خود بلاغت چگونه بلاغت را تبویب کنیم.

فهرست کتاب آقای عشایری با مختصر و مطول و ... رو ببینید و مقایسه کنید.

مقدمه ی کتاب رو دقیق بخونید.